

ربا و تورّم

بررسی تطبیقی جبران کاهش ارزش پول و ربا

احمدعلی یوسفی

یوسفی، احمدعلی، ۱۳۳۹-

ربا و تورّم: بررسی تطبیقی جبران کاهش ارزش پول و ربا/ نوشته احمدعلی یوسفی. — تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۱. ۳۳۶ ص.

ISBN: ۹۶۴-۷۳۲۹-۷۷-۶ ریال: ۱۸۵۰۰

این کتاب در کنگره دین پژوهان به عنوان تحقیق کاربردی، مورد تقدیر ریاست جمهوری قرار گرفت. فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

کتابنامه: ص. ۳۲۵-۳۳۵؛ همچنین به صورت زیر نویس.

۱. اقتصاد اسلامی ۲. ربا. ۳. تورّم.

الف. پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی ب. عنوان.

BP۲۳۰/۲/۹۱۳۸۱ ۲۹۷/۴۸۳۳

ربا و تورّم

احمدعلی یوسفی

ویراستار: حسین دهنوی

ناشر: مرکز نشر پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

(مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر)

امور فنی و طراحی جلد: مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر

چاپ اول: بهار ۱۳۸۱، شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۸۵۰ تومان

شابک: ۹۶۴-۷۳۲۹-۷۷-۶ ISBN: ۹۶۴-۷۳۲۹-۷۷-۶

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

فصل ششم

بررسی آرای فقیهان و دانش پژوهان

فصل ششم / بررسی آرای فقیهان و دانش پژوهان

چکیده فصل ششم کتاب ربا و تورم

فصل ششم کتاب ربا و تورم^۱، تلاش می‌کند تا با بررسی گسترده ادبیات موضوع، نظریات فقیهان و دانش پژوهان مذاهب اسلامی در رابطه با مقوله جبران کاهش ارزش پول را گردآورده و با استفاده از دانش فقه، اقتصاد و حقوق به نقد و بررسی آن‌ها بپردازد. مجموع این نظریه‌ها به پنج دسته کلی زیر تقسیم می‌شوند که عبارت‌اند از: ضرورت جبران کاهش ارزش پول به طور مطلق و در تمامی شرایط، جایز نبودن جبران کاهش ارزش پول به طور مطلق و در تمامی شرایط، ضرورت تفصیل بین شرایط گوناگون، ضرورت مصالحه و ضرورت ارائه راهکارهایی برای جبران ضرر وارد شده بر طلبکار. در این فصل نویسنده پس از بررسی و نقد تمامی این نظرات، دیدگاه منتخب خود را در سه حالت مورد بررسی قرار می‌دهد که عبارت‌اند از: الف. تورم شدید؛ به گونه‌ایی که عرف عام در مقابل آن در قراردادهای مدت دار، از خود واکنش قابل ملاحظه‌ای نشان دهد. در این حالت نشان داده می‌شود که جبران کاهش ارزش پول واجب بوده و از مصادیق ربا به شمار نمی‌رود. ب. تورم خفیف؛ به طوری که عرف عام در مقابل آن در قراردادهای مدت دار از خود هیچگونه واکنش قابل ملاحظه‌ای نشان ندهد. نتیجه بررسی محقق در این حالت نشان می‌دهد که جبران کاهش ارزش پول جایز نبوده و از مصادیق رباست. ج. تورم متوسط؛ به صورتی که نوع واکنش عرف عام در مواجهه با آن قابل تشخیص نباشد. در این حالت تحلیل‌های نویسنده نشان می‌دهد که جبران کاهش ارزش پول جایز نبوده و مصالحه بین طرفین، طریق احتیاط است.

در ادامه به برخی نکات مقدماتی اشاره شده و سپس بررسی نظریات آغاز می‌گردد. در بررسی نظریات ابتدا دیدگاه پژوهشگرانی که قدرت خرید اسمی پول را ملاک می‌دانند و لذا با جبران نمودن تورم و کاهش ارزش پول موافق نیستند بیان شده و در ادامه دیدگاه گروه دوم، یعنی محققانی که قدرت خرید حقیقی را ملاک می‌دانند (و جبران تورم را لازم می‌دانند) تبیین می‌شود. پس از بررسی دلایل هر دو گروه و نقد آن‌ها، نظریه مقبول و منتخب (به عنوان دیدگاه اجتهادی نویسنده) ارائه می‌شود.

^۱. لازم به ذکر است که پنج فصلی قبلی کتاب، جنبه مقدماتی برای فصل ششم دارند و مطالعه آن‌ها می‌تواند به فهم فصل ششم کمک نماید. در رابطه با فصول قبلی می‌توان بیان نمود که پس از مقدمه که در بردارنده مباحثی از قبیل هدف و ضرورت، روش و فرضیه‌های تحقیق است، فصل اول، به تاریخچه و ادبیات «جبران کاهش ارزش پول» در کشورهای گوناگون جهان و از دیدگاه‌های متفاوت می‌پردازد. فصل دوم، مباحث مربوط به انواع پول و ابعاد آن را از دیدگاه اقتصادی، فقهی و حقوقی بررسی می‌کند. تبیین مفهوم و مصادیق ربا از دیدگاه فقیهان و دانش پژوهان مذاهب گوناگون اسلامی، در فصل سوم مورد کاوش واقع می‌شود. فصل چهارم نیز مباحث مربوط به ابعاد تورم را از جهت اقتصادی بررسی کرده و فصل پنجم، شامل مقوله تورم در صدر اسلام و چگونگی برخورد شریعت اسلام و ائمه با آن می‌گردد.

ابتدا نکاتی که به مباحث این فصل ناظر است و خواننده در ابتدای فصل باید آن‌ها را ملاحظه کند، اشاره می‌شود:

۱. مباحث فصل‌های پیشین، افزون بر آن‌که خود، مطالب مستقلی را درباره اصل موضوع دربردارند، جنبه مقدّمی برای بررسی نظریه‌های این فصل نیز به شمار می‌روند.

۲. اگر روشن شود که جبران کاهش ارزش پول (هر شکلی از کاهش ارزش پول اعم از خفیف یا شدید) جایز و از مصادیق ربا نیست، این امر می‌تواند یکی از راه‌های مبارزه با آثار تورّم به شمار آید.

۳. در بررسی نظریه‌ها، هم نظریات عالمان و دانش‌پژوهان شیعه و هم اظهارات عالمان اهل سنت بررسی می‌شود.

۴. در بررسی نظریه‌ها، ابتدا بر اساس اصول و قواعد فقهی عمل خواهد شد؛ آن‌گاه ادله نقلی باب، در بوته ارزیابی قرار می‌گیرد.

۵. به لحاظ ماهیت فقهی بسیاری از نظریه‌ها، به ناچار در ارزیابی آن‌ها از مباحث فقهی استفاده خواهد شد. مباحث فقهی این فصل، کلیاتی درباره دیون، ضمان، قرض، «قاعده لاضرر» و غیره خواهد بود. سعی خواهد شد، حتی المقدور مطالب مورد اتفاق فقیهان مستند بحث قرار گیرد. در صورتی که مطلبی از نظر فقیهان مورد اختلاف باشد، مستند ما نظریه مشهور فقیهان خواهد بود؛ البته اگر در بحثی، به غیر از نظریه مشهور استناد شود، به طور قطع، پیش از استناد، از آن نظریه به صورت نظریه مقبول، مطابق با موازین فقهی دفاع علمی خواهد شد.

۶. بیش‌تر صاحبان نظریه‌های مخالف و موافق، فقیهان عظام هستند. چنان‌که در بررسی نظریه‌ها خواهد آمد، هر کدام از آن‌ها در ارائه نظریه فقهی از روش فقهی مرسوم و صحیح بهره‌جسته؛ یعنی استنباط حکم فقهی از روش صحیح و با تکیه بر منابع فقهی (قرآن، سنت، عقل و ...) صورت پذیرفته است. اگر در بررسی نظریه‌ها با برخی از آن‌ها موافقت نشود، دلیل کم‌ارزش بودن آن نظریه نیست؛ بلکه برخی مباحث مقدّمی آن نظریه (مباحث مربوط به موضوع نظریه، یعنی پول و ابعاد آن) درست تبیین نشده بود و تبیین درست آن مباحث نیز وظیفه فقیه در جایگاه فقیه نیست؛ بنابراین، عمده کاستی‌های نظریه‌ها در موضوع شناسی آن‌ها و بیش‌ترین تلاش ما نیز تبیین موضوعی جهت یافتن نظریه درست است.

۷. در بسیاری از اقوال و ادله آن‌ها (چه کسانی که به عدم جواز جبران کاهش ارزش پول قائلند یا کسانی که به وجوب جبران کاهش ارزش پول اعتقاد دارند) به مسأله ارتکاب یا عدم ارتکاب ربا اشاره نشده است؛ ولی

به یقین مهم ترین دغدغه این صاحب نظران مسأله ارتکاب ربا و فرار از آن است؛ یعنی اگر از فقیهی که ضابطه مثلی را به کار برده و به عدم جواز جبران کاهش ارزش پول فتوا داده است، پرسیده شود که در صورت جبران کاهش ارزش پول چه اتفاقی خواهد افتاد؟ به یقین پاسخ خواهد داد که زیادی، ربا و حرام است. همچنین فقیه دیگری که به همین ضابطه تمسک کرده و به لزوم جبران کاهش ارزش پول فتوا داده است، خواهد گفت: هیچ گونه زیادی و ربایی در بین نخواهد بود؛ در حالی که برخی دیگر ممکن است او را از نظر علمی متهم سازند که نتیجه چنین فتوایی تجویز رباخواری است.

با توجه به این که تحقیق ما تحقیق تطبیقی «ربا و جبران کاهش ارزش پول» است، تمام نظرات و ادله آن ها که در آتی از آن ها بحث می شود، در چارچوب تحقیق قرار دارد و خارج از آن نیست.

۸. نظریه ها در باره جبران کاهش ارزش پول به پنج دسته قابل تقسیم هستند: برخی فقیها و صاحب نظران آن را لازم می شمارند. بعضی آن را به طور مطلق غیر مجاز می دانند. تعدادی از نظریه ها بین موارد گوناگون فرق قائل شده و تفصیل داده اند. به طور مثال، اگر شخصی بدون معامله شرعی و با عدم رضایت مالک، پول وی را مدتی در اختیار بگیرد و ارزش آن کاهش یابد، جبران آن، لازم و در غیر آن صورت جایز نیست. فتاوایی نیز مصالحه را لازم شمرده اند. برخی ها نیز راه کارهایی را جهت جبران کاهش ارزش پول ارائه داده اند. افرادی که در این مسأله راه کار ارائه داده اند، به دو گروه تقسیم می شوند: گروهی از این افراد هیچ گونه اظهار نظر فقهی نکرده، فقط راه کار ارائه کرده و گروه دیگری، افزون بر اظهار نظر فقهی، راه کار نیز ارائه داده اند.

مجموع این نظریه ها همراه با ادله یا شواهد آنها، بررسی می شود.

بررسی نظریه ها^۱

أ. ادله معیار بودن قدرت خرید اسمی پول

دلیل نخست: مثلی بودن پول

پول در زمره اموال مثلی است؛ بنابراین بر اساس قاعده مشهور پذیرفته شده در فقه (ضمان مثلی به مثل است)، اگر شخصی مبلغی بدهکار باشد و هنگام ادای دین، ارزش پولی که دریافت کرد، به شدت کاهش یافته و حتی به مقدار یک درصد ارزش زمان دریافت آن، پایین آمده حق طلبکار همان ارزش اسمی هنگام پرداخت به طلبکار است و بیش از آن، حق مطالبه از بدهکار را ندارد. برای مثال، شخصی از ۵۰ سال پیش، مبلغ ۱۰۰۰ تومان از فردی طلبکار است که با آن پول می توانست هزار متر زمین بخرد ولی بر اثر تورم، ارزش پول در طول ۵۰ سال گذشته چنان کاهش یافته که اکنون نمی تواند حتی یک متر از آن زمین را به ۱۰۰۰ تومان بخرد اما چون مثلی است، طلبکار همان هزار تومان را طلب دارد، نه بیش تر از آن.^۲

۲. ر.ک: سیستانی: پاسخ به نامه شماره ۱۳/۱۱۹/۵۶/د مورخه ۱۳۷۵/۷/۲۴ ش کمیسیون امور قضایی و حقوقی مجلس شورای اسلامی ایران؛ جعفر سبحانی، مجله رهنمون، ص ۹۶؛ سید کاظم حائری: الاوراق المالیه الاعتباریه، ص ۲۶ - ۳۰؛ دفتر همکاری حوزه و دانشگاه: پول در اقتصاد

طرفداران این نظریه، آن را به گونه های مختلف ذیل بیان کرده اند:

یک. پول مثلی است

این گروه بدون هیچ گونه توضیحی گفته اند: چون پول مثلی است، جبران کاهش ارزش پول جایز نیست و طلبکار فقط مثل آن را به حسب عدد، رقم، رنگ و سایر مشخصات ظاهری طلب دارد. آیه الله تبریزی و آیه الله سیستانی در پاسخ پرسش کمیسیون حقوقی و قضایی مجلس شورای اسلامی با استدلال به این که پول از مثلیات است، جبران کاهش ارزش پول را غیر مجاز اعلام کرده اند. متن پرسش چنین است:

چون طرح الحاق یک تبصره به ماده (۱۰۸۲) قانون مدنی در خصوص مهریه در کمیسیون امور قضایی و حقوقی مجلس شورای اسلامی مطرح می باشد، به لحاظ اهمیت مطلب و جنبه های فقهی آن تقاضا دارد نظر شریفان را تفصیلاً جهت بهره برداری مرقوم فرمایید.^۱

آیه الله تبریزی در پاسخ می نویسد:

پول فی نفسه مال است (و سند مال نیست) و مثلی می باشد؛ بنابراین، کسی که در مهر و امثال آن، مبلغی را به پول رایج بدهکار شود، طلبکار نمی تواند بیش تر از مبلغ مزبور مطالبه کند و افزایش یا کاهش قدرت خرید، تأثیری در این حکم ندارد، و در صورت سقوط پولی از رواج، بدهکار باید بدل اعتباری آن را که عنوان همان پول را دارد، پرداخت نماید. والله العالم.^۲

آیه الله سیستانی نیز چنین پاسخ داده است:

آن چه همسر به عنوان مهریه استحقاق دارد، همان مبلغی است که در عقد تعیین شده و با افزایش شاخص قیمت ها تغییر نمی یابد؛ زیرا پول از مثلیات است، مگر این که پول از اعتبار به کلی ساقط شود که در این صورت، قیمت قبل زمان سقوط را مستحق است.^۳

دو. پول به حسب صفات ذاتی، مثلی است

برخی فقیهان معتقدند: اوصافی از اشیای مثلی در مثلی دخیل هستند که از ویژگی های ذاتی اشیا به شمار روند، نه از خصوصیات نسبی. گرانی، ارزانی و قدرت خرید پول از اوصاف نسبی است؛ بنابراین از ویژگی های دخیل در مثلیت شمرده نمی شود و میزان کاهش آن، ضمان آور نیست.

آیه الله سید کاظم حائری می نویسد:

اشیای مثلی ویژگی های متفاوتی دارند. باید ملاحظه شود که کدام نوع ویژگی، دخیل در مثلیت آن می باشد:

۱. برخی از آن ها اوصاف ذاتی شیء مثلی هستند؛ یعنی ویژگی هایی که با مقایسه با منشأ نیاز انسان یا سایر اموال در شیء مثلی شکل نگرفته است، مثل سیاهی و سفیدی.
۲. صفات نسبی بی که با ملاحظه منشأ نیازهای انسان در شیء مثلی شکل می گیرد. مثل حفظ کردن لباس، انسان را از سرما.

اسلامی، ص ۷۷ و ۷۸؛ مندر فحف: ربط الحقوق و الالتزامات الآجلة بتغير الأسعار، ص ۱۶۴ و ۱۸۹؛ حکم المحكمة الشرعية الاتحادية الباكستانية بشأن الفائدة [الربا]، ۱۷۳ - ۱۹۷.

۱. نامه شماره ۵۶/۶۱۹/۱۳ مورخه ۱۳۷۵/۷/۲۴ ش کمیسیون امور قضایی و حقوقی مجلس شورای اسلامی ایران.

۲. پاسخ شماره ۲۵۲۸ مورخه ۱۳۷۵/۷/۲۴ ش به پرسش کمیسیون امور قضایی و حقوقی مجلس شورای اسلامی ایران.

۳. پاسخ مورخ ۱۴۱۷/۲/۷ ق به کمیسیون امور قضایی و حقوقی مجلس شورای اسلامی ایران.

۳. ویژگی های نسبی بی که با مقایسه با سایر کالاها و اموال در شیء مثلی محقق می شود. مثل گرانی و ارزانی و قدرت خرید.

از نظر عرفی، فقط ویژگی های ذاتی (نوع اول) دخیل در مثلیت شیء هستند؛ بنابراین، ارزش و قدرت خرید پول که از اوصاف نسبی آن است، هیچ مدخلیتی در مثلی بودن آن ندارد و در صورت کاهش، ضمان آور نیست.^۱

سه. بین مثلی بودن درهم و دینار و پول های فعلی تفاوتی نیست

فقیهان، پول حقیقی (درهم و دینار) را مثلی می دانند، و بین پول اعتباری و پول حقیقی از جهت پول بودن هیچ تفاوتی وجود ندارد. اگر بنا باشد قدرت خرید پول اعتباری، مقوم مثلیت آن باشد، این سخن در باره پول حقیقی نیز باید صحیح باشد؛ در حالی که هیچ یک از فقیهان چنین نگفته اند و این خود، دلیل بر آن است که در پول های اعتباری نیز قدرت خرید، مقوم مثلیت آن نیست.^۲

متن سخن مدعیان این گفتار چنین است:

پول اعتباری از جهت پول بودن، با پول حقیقی تفاوتی ندارد. تنها تفاوت از جهت غیر پولی است. به عبارت دیگر، پول حقیقی با قطع نظر از پول بودن و ارزش مبادله ای داشتن، دارای ارزش مصرفی بوده، و یک کالای حقیقی است؛ بنابراین با توجه به وجه اشتراک پول حقیقی با پول اعتباری در برخورداری از ارزش مبادله ای، اگر معتقد باشیم که فایده و مقوم پول اعتباری، قدرت خرید آن است، این سخن در مورد سکه طلا و نقره نیز مطرح خواهد بود، و اگر قدرت خرید آن دو نیز کاهش یابد، بایستی جبران گردد؛ در حالی که هیچ یک از فقها بدان فتوا نداده اند.^۳

چهار. مقوم مثلیت پول، قدرت خرید نیست

با استفاده از وظایف پول می توان نشان داد که قدرت خرید، مقوم مثلیت پول نیست؛ در نتیجه در صورتی که ارزش پول بر اثر تورم کاهش یابد، ضمان آور نیست. طرفداران این نظریه می نویسند:

وظایف پول به سه مورد منحصر است: وسیله مبادله، معیار سنجش ارزش، وسیله ذخیره ارزش؛ بنابراین، اصل ذخیره ارزش بودن از وظایف پول است، نه مقدار ذخیره ارزش بودن، تا قدرت خرید، قوام مثلیت پول باشد.^۴

پنج. تعریف پول، نمایانگر مثلی بودن آن به حسب ارزش اسمی است

تعریف پول خود نمایانگر آن است که پول، به حسب ارزش اسمی، مثلی است نه قدرت خرید و ارزش مبادله ای حقیقی.

در تعریف پول به «ارزش مبادله ای خالص اشیا که ارزش مصرفی آن نیز در همین ارزش مبادله ای نهفته است»، ماهیت پول متوقف بر قدرت خرید آن نیست؛ بلکه وابسته به اصل ارزش مبادله ای است، نه مقدار آن.^۵

۱. سید کاظم حائری: الاوراق المالیة الاعتباریة همان، ص ۲۶ - ۳۰.

۲. ر.ک: مندر قحف: ربط الحقوق و الالتزامات الآجلة بتغیر الاسعار، ص ۲۲؛ دفتر همکاری حوزه و دانشگاه: پول در اقتصاد اسلامی، ص ۷۷ و ۷۸؛

حکم المحكمة الشرعية الاتحادیة الباکستانیة بشأن الفائدة [الریا]، ص ۱۹۱.

۳. دفتر همکاری حوزه و دانشگاه: پول در اقتصاد اسلامی، ص ۷۷ و ۷۸.

۴. همان، ص ۷۸.

۵. همان.

ادله مثلی بودن پول های اعتباری به حسب ارزش اسمی، عدد، رنگ و ... به لحاظ قدرت خرید، به نحو ذیل خلاصه می شود:

اولاً از نظر عرفی فقط ویژگی های ذاتی در مثلیت شیء دخیل هستند. ثانیاً از نظر عرف، قدرت خرید از مقومات پول نیست؛ بلکه از عوارض و حالات آن است. ثالثاً پول اعتباری امروزی از جهت پول بودن با پول حقیقی (درهم و دینار) تفاوتی ندارد. پول حقیقی به حسب قدرت خرید، مثلی نیست؛ در نتیجه، پول اعتباری هم نمی تواند به حسب قدرت خرید مثلی باشد. رابعاً اصل ذخیره ارزش، از وظایف پول است، نه مقدار ذخیره ارزش بودن تا قدرت خرید، قوام مثلیت پول باشد.

خامساً تعریف پول حکایت دارد که ماهیت پول، بر قدرت خرید آن متوقف نیست؛ بنابراین نمی تواند مقوم مثلیت پول باشد.

نقد و بررسی دلیل نخست

پیش از بررسی ادله پیشین ملاحظه امور ذیل لازم است:

۱. در ماهیت پول، نظریه های مثلی، قیمی، نه مثلی و نه قیمی، هم مثلی و هم قیمی از طرف فقیهان و دانش پژوهان ارائه شده است. در ادامه، این نظریه ها بررسی خواهند شد.

۲. برخی از فقیهان پول را به طور مطلق (بدون اشاره به قدرت خرید یا ویژگی های ظاهری آن) مثلی دانسته و به جبران کاهش ارزش پول فتوا داده اند.^۱

۳. بعضی از فقیهان با لحاظ دید و نظر عرفی، پول های اعتباری را به حسب قدرت خرید، مثلی می دانند؛ ولی چنان که گذشت، بعضی دیگر با همین معیار، پول را به حسب ارزش اسمی، عدد، رقم، رنگ و سایر ویژگی های ظاهری، مثلی می دانند. گروه نخست، کاهش ارزش پول را لازم می شمارند؛^۲ اما گروه دوم آن را مجاز نمی دانند.

گفتار پیشین، حاکی از آن است که هر دو گروه، برای اثبات ادعای خود، به مثلی بودن پول تمسک جسته؛ و هر دو نیز با تکیه بر نظر عرف عام و عقلا چنین سخنی سر داده اند؛ بنابراین، برای روشن شدن این مسأله از مطالبی که در فصل دوم گذشت، کمک می جوئیم؛ یعنی ابتدا پاسخ این پرسش را مشخص می کنیم که عنوان مثلی و قیمی دارای چه ویژگی هایی است و آیا از عناوین عرفی و عقلایی است یا از عناوین شرعی؟ آن گاه به

۱. محمدتقی بهجت: پاسخ به نامه شماره ۵۶/۶۱۹/۱ مورخه ۱۳۷۵/۷/۱۸ کمیسیون امور قضایی و حقوقی مجلس شورای اسلامی ایران و پاسخ به نامه شماره ۵۶۹۰ مورخه ۱۳۷۹/۴/۴ پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی (دفتر قم).

۲. یوسف صانعی: پاسخ شماره ۱۵۷۲/الف مورخه ۱۳۷۵/۷/۳۰ به نامه کمیسیون امور قضایی و حقوقی مجلس شورای اسلامی ایران، مورخ ۱۳۷۵/۷/۱۸.

تعیین ضابطه آن می پردازیم؛ سپس بررسی می کنیم که آیا پول می تواند از مصادیق مثلی باشد یا نه و در صورتی که از مصادیق آن به شمار آید، در چه ویژگی هایی، از مصادیق مثلی به شمار می آید؟ چکیده مطالب فصل های گذشته درباره مثلی چنین است:

۱. عنوان مثلی و قیمی از عناوین عرفی و انتزاعی هستند، و معنا و مفهوم آن از ناحیه شرع بیان نشده؛ بلکه این دو اصطلاح، از طرف فقیهان در باب ضمان وارد فقه شده است. پیش تر گذشت که عناوین با ویژگی های پیشین، لوازم خاصی دارند که در مباحث آتی نیز به آن ها اشاره، و از آن ها استفاده خواهد شد.

۲. تعاریف گوناگونی از مثلی به وسیله فقیهان بیان شده است؛ اما یک دسته از آن تعاریف از ناحیه فقیهان بزرگی چون آیه الله سید محمد کاظم طباطبایی^۱ آیه الله سید محسن حکیم^۲، امام خمینی^۳، و آیه الله شیخ جواد تبریزی^۴ ارائه و حمایت شده که عبارت است از:

مثلی آن است که افراد آن، دارای ویژگی هایی باشند که میزان رغبت مردم به افراد آن و قیمت افرادش به واسطه آن ویژگی ها اختلاف نیابد. هر چیزی که غالباً این گونه باشد نه نادر، آن شیء مثلی است و این مطلب به حسب زمان ها، مکان ها و کیفیت ها اختلاف می یابد.^۵

۳. در بررسی جامعی که از تعاریف مثلی شده، هیچ یک از فقیهان و دانش پژوهان اسلامی هیچ گونه تفاوتی بین ویژگی های نسبی و ذاتی قائل نشده اند.^۶

۴. پول اعتباری امروزی به حسب ارزش مبادله ای و قدرت خرید، مثلی است.^۷ با پذیرش امور پیشین می توان اظهار داشت که ادله ارائه شده برای اثبات این که پول های اعتباری به حسب ارزش مبادله ای و قدرت خرید نمی توانند مثلی به شمار روند ضعیف و غیر موجه است. شایان توجه است که معنای نتیجه گفتار پیشین (پول اعتباری امروزی به حسب قدرت خرید و ارزش مبادله، مثلی است) این نیست که در دیون و امثال آن طبق قاعده «در مثلی، مدیون، ضامن مثل است» جبران کاهش ارزش پول جایز، بلکه واجب و لازم باشد؛ زیرا چنان که گذشت، قدرت خرید و ارزش مبادله به دو نحو ملاحظه می شود: اسمی و حقیقی. اگر پول اعتباری به حسب ارزش و قدرت خرید حقیقی، مثلی به شمار رود، طبق قاعده پیشگفته می توان جبران کاهش ارزش پول را جایز شمرد؛ و گرنه چنین ادعایی مشکل به نظر می آید.

۱. حاشیه مکاسب، ص ۹۹.

۲. نهج الفقاهه، تعلیق بر بیع مکاسب، ج ۱، ص ۱۳۹.

۳. کتاب البیع، ج ۱، ص ۳۳۳ و تحریر الوسیله، ج ۱، ص ۶۲۵.

۴. ارشاد الطالب، تعلیق بر مکاسب، ج ۲، ص ۱۶۸.

۵. سید محمد کاظم طباطبایی، حاشیه مکاسب، ص ۹۹.

۶. ر.ک: احمد علی یوسفی، ماهیت پول و راهبردهای فقهی و اقتصادی آن، ص ۱۱۲ - ۱۲۴.

۷. ر.ک: همان، ص ۱۶۶ - ۱۷۹.

دلیل دوم: جبران کاهش ارزش پول، مصداق ربا

دومین دلیل اساسی برای عدم جواز جبران کاهش ارزش پول در دیون و امثال آن، مواجه شدن با ربا است؛ یعنی در نظر این گروه از فقیهان و اندیشمندان اسلامی، جواز جبران کاهش ارزش پول از مصادیق ارتکاب ربا به شمار می رود که دلالت ادله اربعه بر حرمت آن به طور کامل روشن است. این گروه به براهین و بیانات گوناگونی جهت تبیین نظر خود تمسک جسته اند که به بررسی آن ها می پردازیم:^۱

یک. مقدار زیادتر از ارزش اسمی، ربا است.

اگر در دیون و امثال آن بیش از ارزش و مبلغ اسمی، پول پرداخت شود، مقدار زیادی، ربا خواهد بود.

آیه الله سبحانی می گوید:

چیزی را که به عنوان قرض الحسنه داده است، فقط می تواند مثل آن را بگیرد ... و اگر بیش از آن چه پرداخته است، به عنوان تورّم و کاهش ارزش بگیرد، ربا خواهد بود. او [= وام دهنده] به هنگام پرداخت وام، شرط حفظ ارزش و مالیت نکرده و بر یک اصل مسلم در باب وام «مثلا بمثل» تکیه کرده است و آن، این که آن چه را می گیرد، عوض آن را از خود آن بدون کم و زیاد بپردازد و ضرر از جانب خود وام دهنده است که به حفظ ارزش پول خود توجه نکرده، باید متحمّل آن شود و به عبارت دیگر، او اسکناس را که دارای ارزش است نه ارزش خاصّ و معین، قرض داده است و باید همان را پس بگیرد؛ نتیجه این که تورّم در چنین وام هایی تأثیر نخواهد گذاشت.^۲

در گفتار او مقصود از اصطلاح «مثلا بمثل» آن است که در قرض و غیر آن، شیء قرض داده شده یا مورد معامله بدون کمی یا زیادی باید پرداخت شود؛ چنان که تعبیر به همین نحو، در روایات فراوانی در ابواب ربا و صرف در کتاب های روایی ما وارد شده است.^۳

این سخن نکات مفیدی را در بر دارد که در آینده بیش تر بررسی خواهد شد؛ اما نکته مورد توجه در این جا این است که جبران کاهش ارزش پول، وقتی ارزش پول کاهش شدید یابد، حتّی به حدّ یک هزارم تنزّل کند، آیا در این صورت هم زیادی و ربا به شمار می رود؟!۴

در ادامه روشن خواهیم کرد که جبران کاهش ارزش پول، زیادی و ربا نیست؛ اما این نتیجه بدان معنا نیست که اگر جبران کاهش ارزش پول ربا نباشد، جایز یا واجب خواهد بود؛ زیرا به رغم آن، ممکن است جبران کاهش ارزش پول به علل و عوامل دیگری مجاز نباشد.

۱. ر.ک: محمد فاضل لنکرانی، جامع المسائل، ص ۲۲۶؛ همو: پاسخ به نامه شماره ۵۶/۶۱۹/د مورخ ۱۳۷۵/۱/۱۸ کمیسیون امور قضایی و حقوقی مجلس شورای اسلامی ایران؛ منذر قحف: ربط الحقوق والالتزامات الآجلة بتغير الاسعار، ص ۱۶۱؛ جعفر سبحانی، مجله رهنمون، ص ۹۲؛ حکم المحكمة الشرعية الاتحادية الباكستانية بشأن الفائدة [الربا]، ص ۱۸۲-۱۹۷؛ سید کاظم حائری: مجموعه سخنرانی ها و مقالات چهارمین سمینار بانکداری اسلامی، ص ۲۹ و ۳۰.

۲. جعفر سبحانی، مجله رهنمون، ص ۹۲. همچنین برخی محققان اهل سنت نیز به چنین دلیلی استناد کرده اند که می توان به کتاب ربط الحقوق و الالتزامات الآجلة بتغير الأسعار، ص ۸۵ و حکم المحكمة الشرعية الاتحادية الباكستانية بشأن الفائدة [الربا]، ص ۱۸۳ مراجعه کرد.

۳. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب ربا و صرف.

مقصود آیه الله سبحانه از جمله «او به هنگام پرداخت وام، شرط حفظ ارزش و مالیت نکرده و...» آن است که اگر وام دهنده شرط کند هنگام بازپرداخت وام - اگر ارزش پول کاهش یافت - مدیون باید آن را جبران کند، چنین شرطی لازم و بدون مانع است؛ چنان که عبارت بعدی او با تفسیر ما همنوایی دارد.

بررسی این نظریه را از همین نکته آخری آغاز می کنیم. اگر وام دهنده حفظ ارزش پول را شرط کند، با فرض این که قائل این نظریه، جبران کاهش ارزش پول را زیادی و ربا می شمارد، این امر بدان معنا است که وام دهنده هنگام وام، زیادی را شرط کرده است و چنین شرطی از مصادیق بارز ربا خواهد بود.

گویا رابویان کلام وی، آن را صحیح نقل نکرده اند یا ممکن است فهم ما از درک مقصودش قاصر باشد؛ وگرنه این گونه ناسازگاری روشن در کلام او بعید به نظر می رسد.

اگر کاهش ارزش پول شدید باشد و عرف و عقلا در مقابل آن از خود واکنش نشان دهد، آیا جبران چنین کاهشی در دیون و قرض، زیادی و ربا به شمار می رود؟

ملاحظه امور ذیل که از مباحث فصل های گذشته گرفته شده است، پاسخ منفی ما را موجه خواهد ساخت:

۱. در معنای لغوی «ربا»، آن را به زیادی معنا کردیم. همین معنا در تعریف اصطلاحی ربای قرضی نیز اخذ شده است. مفهوم زیادی در ربای قرضی، مفهومی عرفی است؛ یعنی هرگاه در زمان بازپرداخت قرض، به دید و نظر عرف، اگر مازادی پرداخت شود و چنین مازادی هنگام قرض دادن شرط شده باشد، ربای محرم تحقق می یابد؛ ولی اگر عرف چنین قضاوتی نداشته باشد، ربای قرضی مصادق نمی یابد.

۲. چنان که خواهد آمد، بسیاری از فقیهان و دانش پژوهان با تکیه بر نظر و دید عرف، جبران کاهش ارزش پول را زیادی و ربا نمی شمارند؛ بلکه عین بازپرداخت آن چیزی می شمارند که هنگام قرض دریافت شده بود.

۳. در اموری که به داوری عرف نیاز دارد، با اندکی تأمل یا با پرسش از چند نفر نمی توان قضاوتی قاطع را به عرف نسبت داد؛ بلکه در این گونه امور، فقیه و غیر فقیه تابع نظر و قضاوت عرف هستند و باید با تلاش فراوان به قضاوت و داوری دقیق عرف و عقلا دست یازند.

پیش از این بیان شد که بهترین راه و شیوه برای دستیابی به داوری عرف و عقلا که برای همه فقیهان حجّت باشد، دو امر است: یا سازمان آماری مطمئنی ایجاد شود و با بررسی آماری دقیق، اطلاعات و نتایج به دست آمده را در اختیار فقیه بگذارد، یا با تحلیل نمونه های روش رفتار عرف و عقلا، به داوری آن ها آگاه شود.^۱ برای روشن شدن مسأله، از روش دوم بهره می جوئیم.

در مبحث «تغییرات ارزش مبادله ای پول و رفتار عرف و عقلا» به این نتیجه رسیدیم که عرف و عقلا در مبادله های خود با پول، کانون توجه خود را روی ارزش مبادله ای و قدرت خرید آن، متمرکز می کنند، نه روی ارزش مصرفی یا عدد و رقم آن؛ زیرا در نظر عرف فقط ارزش مبادله ای پول اهمیت دارد، و واکنش های

۱. ر.ک: پیوست شماره ۱ فصل دوم.

عرف نیز در مقابل ارزش مبادله ای آن است. وقتی مردم پیش بینی کنند که قیمت ها بالا خواهد رفت و ارزش پول آن ها کاهش خواهد یافت، جهت حفظ ارزش پول و جلوگیری از کاهش دارایی خود به اقدام هایی دست خواهند زد. اتحادیه های کارگری برای جلوگیری از کاهش درآمد واقعی اعضای خود، دستمزدهای بالاتری را می طلبند و در هر موردی که ممکن باشد، افزایش خود به خودی دستمزدها و قیمت ها، به تناسب افزایش هزینه زندگی در قراردادهای دو جانبه گنجانده می شود مردم خریدهای آینده خود را زودتر انجام می دهند یا دارایی نقدی خود را جهت حفظ دارایی و جلوگیری از کاهش آن به کالاهای بادوام مثل زمین و غیره تبدیل می کنند. همچنین میزان قرض الحسنه ها به شدت کاهش می یابد و ...

همه اقدام های پیشین و نظایر آن به وسیله عرف و عقلا در جو تورمی، به آن جهت است که ارزش دارایی نقدی آن ها کاهش نیابد و اگر بپذیریم که ارزش دارایی نقدی کسی کاهش یافته است، جبران آن، زیادی شمرده نمی شود؛ بلکه برطرف کردن نقص آن است، نه افزودن چیزی بر دارایی آن. کسی که کاهش ارزش دارایی نقدی را درک کند، اگر آن کاهش و نقص جبران شود، هیچ گاه نمی گوید بر آن دارایی چیزی افزوده شد؛ بنابراین، چون در جبران کاهش ارزش پول، مازاد صدق نمی کند، ربا هم نخواهد بود.

دقت در امور پیشگفته، دعوی ذیل را که یکی از فقیهان اظهار داشته است، به شدت مورد تردید قرار

می دهد:

[گرفتن نرخ تورم در وام] جایز نیست؛ چون میزان و ملاک، خود نقدینگی است، نه قدرت خرید و بهره‌وری از آن و لذا از نظر عرف اضافه یا کم کردن مقدار تورم، کم و زیاد کردن نقدینگی شمرده می شود. ... کمی و زیادی یک معنای عرفی و روشنی دارد و ادله هم همین را موضوع حکم قرار داده اند ...^۱

دو. پول کالای با ارزش است، نه سند

اگر پول های (اسکناس) را سند و همانند چک تضمینی یا عین ارزش و قیمت بدانیم، جبران کاهش ارزش پول با مشکل ربا مواجه نخواهد شد؛ ولی اگر آن را کالای با ارزش بشمریم، جبران کاهش پول از مصادیق ربای محرم خواهد بود.^۲

آیه الله سید کاظم حائری می گوید:

اسکناس کالایی است ارزش دار، نهایت ارزشش اعتباری است. ... این پول دارای ارزش و حامل ارزش است. ... از نظر عرفی روشن است که پول ارزش دار است، نه عین ارزش؛ یعنی این که پول حامل ارزش است، نه ارزش مجسم؛ پس مطلب منحصر می شود به تفسیر دوم، یعنی پول کالایی است بهادار و اگر این طور شد، مشکل ربا حل نمی شود.^۳

در بررسی این نظریه، نکات ذیل باید ملاحظه شود:

۱. محمدعلی گرامی: نامه مفید (فصلنامه)، ش ۱۲، ص ۲۸.

۲. ر.ک: سید کاظم حائری: مجموعه سخنرانی ها و مقالات چهارمین سمینار بانکداری اسلامی، ص ۲۷ - ۳۰ و همچنین پنجمین سمینار بانکداری اسلامی، ص ۲۷ - ۳۱؛ دومین مجمع بررسی های اقتصاد اسلامی، مقاله الاوراق المالية الاعتبارية.

۳. سید کاظم حائری: مجموعه سخنرانی ها و مقالات چهارمین سمینار بانکداری اسلامی، ص ۲۹ و ۳۰.

۱. پیش از این مشخص شد که پول کالا است؛ البته اصطلاح کالا، اصطلاح شرعی نیست تا مفهوم آن را در ادله شرعی بجوییم؛ بلکه اصطلاح اقتصادی است و در اقتصاد نیز برای کالا (اعم از کالای عمومی و خصوصی) ضابطه ای ارائه داده اند که طبق آن، پول های جاری، کالای خصوصی شمرده می شود؛ اما با این همه، بین پول های جاری و سایر کالاها تفاوت های اساسی وجود دارد که مانع از یکی دانستن پول و کالا است؛ در نتیجه، یکی دانستن حکم به کارگیری آنها را با تردید جدی مواجه می کند؛ چرا که با شبهه قیاس باطل مواجه خواهد شد. جهت روشن شدن مطلب پیشین، به برخی تفاوت های پول های جاری و کالا اشاره می شود:

۱. پول، سه وظیفه معیار سنجش، واسطه در مبادله و ذخیره ارزش را بر عهده دارد؛ اما سایر کالاها چنین نیستند.

۲. پول های جاری فقط دارای ارزش مبادله و قدرت خرید هستند و همین امر نیز مقوم ماهیت و بقای آن است؛ اما کالاهای دیگر افزون بر ارزش مبادله ای، دارای ارزش مصرفی هستند؛ به طوری که ارزش مبادله ای آن، مقوم ماهیت و بقای کالا نیست؛ یعنی اگر ارزش مبادله کالا به صفر برسد، اسم آن به حقیقت بر آن کالا صدق می کند و کالا فایده مصرف خود را خواهد داشت، بر خلاف پول جاری که اگر ارزش مبادله آن به صفر برسد، نه عنوان پول خواهد شد و نه هیچ گونه ارزش مصرفی.

۳. کالاها مطلوبیت استقلالی و ذاتی دارند؛ اما پول های جاری فقط مطلوبیت طریقی و آلی دارند.^۱

تفاوت های پیشگفته، نشان می دهد که مسأله جواز یا عدم جواز جبران کاهش ارزش پول با این ملاک که پول، عین ارزش باشد، یا کالای با ارزش، قابل حل نیست و باید در جستجوی ادله دیگری برای جواز یا عدم جواز چنین مسأله ای بود.

سه. پول های اعتباری دارای ارزش مستقل هستند

چون پول های اعتباری رایج دارای ارزش اعتباری مستقل هستند، باید در دیون و سایر روابط پولی، ارزش اسمی مستقل آن را ملاک قرار داد، نه قدرت خرید پول را و گرنه با ارتکاب ربای محرم مواجه خواهیم شد.^۲ آیه الله محمد فاضل لنکرانی در پاسخ فتوایی که از وی، حکم جواز جبران کاهش ارزش پول رایج در دیون، خواسته شده بود، نوشته است:

پول رایج روز گرچه دارای ارزش اعتباری است، ولی ارزش اعتباری مستقل دارد و ارزش اعتباری آن ارتباطی به قدرت خرید ندارد. به عبارت دیگر، پول گرچه از نظر مصرف استقلال ندارد (به خلاف کالا)، ولی از نظر ارزش اصالت دارد؛ به نحوی که ارزش اشیا دیگر با آن معلوم می شود؛ البته این ارزش تا زمانی است که اعتبار همراه آن است و اما کالاهایی که با پول معامله می شوند، ارزش آن ها با مقایسه با پول مطرح است و از این جهت این معنا مورد بحث است که در قیامات مضمونه با تفاوت قیمت سوقیه، آیا قیمت یوم الضمان ملاک است یا قیمت یوم التلف و یا قیمت یوم الاداء؟ و اعتبار نیز با این معنا مساعد است؛ زیرا اگر کسی یک سال قبل صد تومان مدیون باشد، نمی توان به اعتبار ارزانی و گرانی هر روز مقدار

۱. جهت آشنایی بیش تر با تفاوت های پول های جاری و سایر کالاها به فصل دوم همین نوشتار مراجعه شود.

۲. محمد فاضل لنکرانی: جامع المسائل، ص ۲۶۶؛ پاسخ به نامه پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، شماره ۲۰۹۵، مورخ ۷۵/۱/۱۸؛ پاسخ به نامه

کمیسیون امور قضایی و حقوقی مجلس شورای اسلامی، شماره ۵۶/۶۱۹، مورخ ۱۳۷۵/۷/۱۸.

دین را تعیین، به طوری که یک روز صد تومان بدهکار باشد و روز دیگر دویست تومان و روز سوم صد و پنجاه تومان، و نیز لازم می آید نوعاً ربای قرضی تحقق پیدا نکند؛ زیرا که قدرت خرید هزار تومان قرض از هنگام آن، با قدرت خرید هزار و پانصد تومان هنگام ادای دین مساوی است، و التزام به این معنا جایز نیست.^۱

این برهان با چند محور زیر مشخص می شود:

۱. پول رایج دارای ارزش اعتباری مستقل است.
۲. بین ارزش اعتباری پول و قدرت خرید آن، هیچ ارتباطی وجود ندارد.
۳. پول، معیار ارزش اشیا و کالاها است.
۴. اگر در دیون و قرض قدرت خرید ملاک باشد، نوعاً موضوعی برای ربای قرضی باقی نمی ماند.
۵. مقدار دین در زمان های گوناگون نمی تواند متفاوت باشد.

با لحاظ امور ذیل، مطالب پیشین بررسی می شود:

اولاً به ظاهر در درستی مطلب اول و سوم تردیدی نیست.

ثانیاً مطلب دوم استحکام کافی ندارد؛ زیرا پیش از این روشن شد که ارزش پول، چیزی غیر از قدرت خرید آن نیست.

ثالثاً در پای درس بزرگان آموختیم که احکام، تابع موضوعاتشان است؛ یعنی اگر احکام شرعی به نحو قضایای حقیقی وضع شود، هر گاه موضوع آن ها در خارج موجود شود، به تبع تحقق موضوع، حکم آن نیز فعلیت می یابد و ربا نیز چنین است؛ یعنی اگر موضوع ربا در خارج تحقق یافت، حکم حرمت آن نیز فعلیت می یابد؛ و گرنه حرمتی نخواهد بود. اگر ما بتوانیم در روابط مالی و اقتصادی، روش و نظامی را تأسیس کنیم که مردم به نحو طبیعی مرتکب ربا نشوند و موضوع ربای قرضی در خارج اصلاً تحقق نیابد، این امر نه این که بد نیست، بلکه بسیار نیکو و پسندیده هم خواهد بود.

رابعاً اگر قدرت خرید حقیقی پول، ملاک بازپرداخت در دیون و قرض باشد، مقدار حقیقی آن در زمان های گوناگون، همان است که هنگام تحقق دین پرداخت شده است و آن هم با استفاده از شاخص های قیمت مشخص می شود و اگر اختلافی در بین دو طرف بروز کند، با مصالحه مشکل قابل حل است.

برخی فقیهان اهل سنت، ادله دیگری را برای اثبات این که جبران کاهش ارزش پول، مصداق ربا است، ارائه داده اند که بررسی می شود:

چهار. زیادت از ارزش اسمی، مصداق منفعت و ربا است

گفتارشان بدین گونه ارائه شد:

جبران کاهش ارزش پول در قراردادی همانند قرض، هنگام افزایش قیمت ها موجب می شود که مقترض (قرض گیرنده) بیش از آن چیزی را که به صورت قرض دریافت کرده بود، به مقترض (قرض دهنده) بپردازد. این زیادی، منفعت و ربا است

۱. همو: جامع المسائل، ص ۲۶۶.

که طبق روایت پیامبر (صلی الله علیه وآله) از آن نهی شده است. علی (علیه السلام) از رسول الله (صلی الله علیه وآله) نقل می کند: هر قرضی که منتهی به منفعتی برای مقرر شود، ربا است.^۱

در ردّ دلیلی که مدّعی بود «جبران کاهش ارزش پول، زیادی و ربا به شمار می‌ورد، به مقدار لازم مطالبی نوشته شد که برای رد این دلیل نیز کافی است و از تکرار آن خودداری می شود.

پنج. تورّم، پدیده مستحدثه نیست

در کتاب **ربط الحقوق و الالتزامات الآجلة بتغير الاسعار** آمده است:

تورّم و کاهش ارزش پول، حادثه جدیدی نیست؛ بلکه از ابتدای وجود پول وجود داشت. با وجود آن، فقیهان هرگونه زیادی بر اصل را ربا دانسته اند.^۲

در اثبات ضعف این سخن می توان گفت:

۱. چنان که گذشت، جبران کاهش ارزش پول زیادی شمرده نمی شود.
۲. اصل تورّم و کاهش ارزش پول حادثه جدیدی نیست و در پول های طلا و نقره نیز اتفاق افتاده است و اقتصاد صدر اسلام هم دچار آن بود؛ اما بیان کردیم که در صدر اسلام، تورّم پدیده بلند مدّت و مداوم نبود؛ بلکه واقعه کوتاه مدّت بود. برخی منابع نقل می کنند که در زمان ابو یوسف که از عالمان قرن دوم اهل سنّت است، ارزش پول در مقایسه با دوران خلفای راشدین فقط ۱۵ درصد کاهش یافته بود.^۳ روشن است که این مقدار کاهش ارزش پول در طول نزدیک دو قرن، به هیچ وجه با کاهش ارزش پول های اعتباری قابل مقایسه نیست.

۳. ابو یوسف جبران کاهش ارزش پول را لازم می دانست؛^۴ بنابراین، ادّعی این که فقیهان آن را ربا می دانستند، درست نیست.

۴. هنگامی که پول های اعتباری به مبادله ها راه یافت، تورّم های مداوم و با نرخ های شدید، پدیدار شد؛ به گونه ای که عرف و عقلا جهت جبران آن از خود واکنش نشان داده، به هر کاری دست می زدند؛ اما کاهش ارزش پول طلا و نقره بدان گونه نبود که عرف و عقلا را وادارد تا برای جبران آن از خود واکنش نشان دهند و به اقدام های جدّی روی آورند. افزون بر این، چه بسا طلا و نقره به جهت دارا بودن ارزش مصرفی و استعمالی و برخی ویژگی هایی که پیش تر بیان شد، اقتضای چنین واکنشی را از طرف عرف و عقلا خنثا می کرد و آن ها

۱. منذر حفّ: **ربط الحقوق و الالتزامات الآجلة بتغير الاسعار**، ص ۱۵۱؛ **حکم المحكمة الشرعية الاتحادية الباكستانية بشأن الفائدة** [الربا]، ص ۱۸۲، ش ۱۷۸.

۲. **ربط الحقوق و الالتزامات الآجلة بتغير الاسعار**، ص ۲۲.

۳. ر.ک: **حکم المحكمة الشرعية الاتحادية الباكستانية بشأن الفائدة** [الربا]، ص ۹۴.

۴. **ربط الحقوق و الالتزامات الآجلة بتغير الاسعار**، ص ۱۶۴.

پرداخت مقدار اسمی را در طلا و نقره، به طور کامل ادای دین می‌شمردند؛ ولی چنین قضاوتی را درباره پول‌های فعلی نداشتند.

دلیل سوم: ارزش اعتباری پول تغییر نمی‌کند

ارزش اعتباری پول، هیچ‌گاه پایین و بالا نمی‌رود؛ بلکه این تغییرات در اموال خارجی است و تغییرات ارزش آن، به اعتبار معتبر است، نه به میزان مطلوبیت و رغبت آن برای مردم. مدعیان این نظریه آن را به این صورت تبیین کرده‌اند:

کاهش ارزش پول ضمان ندارد؛ چون کاهش و افزایش در خود پول نیست؛ بلکه در معادل آن یعنی در اموال خارجی است. مال بودن آن هم اعتباری است و تا وقتی که اعتبار کننده آن را معتبر بداند، پول جایگاه خود را دارد و مقدار ارزش و توان خرید آن هم باقی است و هیچ تغییر نمی‌کند، مگر با تغییر نظر اعتبار کننده؛ آن هم چه دولت باشد یا غیر دولت. پول امروزی ارزش ذاتی و واقعی ندارد تا قابل کاهش یا افزایش باشد؛ بلکه اعتباری محض است و زیادی و کمی آن مانند اصل وجودش بسته به اعتبار اعتبار کننده است نه میل و رغبت مردم.^۱

محورهای سخن پیشین را بدین صورت می‌توان برشمرد:

۱. پول، مال اعتباری و دارای ارزش اعتباری است، نه واقعی.
۲. پول جایگاه پول بودن را تا هنگامی که اعتبار اعتبار کننده باقی باشد، دارا است.
۳. پول، چون دارای ارزش اعتباری است، نه واقعی، ارزش آن فقط با اعتبار اعتبار کننده کم و زیاد می‌شود، نه بر اساس میل و رغبت مردم.

۴. کاهش و افزایش ارزش در خود پول نیست؛ بلکه در معادل آن یعنی در اموال خارجی است. مطلب اول و دوم درست و نوشتار ما در فصل‌های گذشته مؤید آن است؛ اما شماره سه و چهار درست نیست؛ زیرا ارزش پول نه با اعتبار اعتبار کننده کم و زیاد می‌شود، نه بر اساس میل و رغبت مردم؛ بلکه تغییر ارزش پول، مثل ارزش هر مال دیگری تابع مقدار عرضه و تقاضا است. اگر تقاضا برای آن زیاد شود (با فرض ثابت بودن عرضه) ارزش آن افزایش می‌یابد؛ اما اگر عرضه آن فزونی یابد (با فرض ثابت بودن تقاضا) ارزش آن کاهش می‌یابد. شماره چهار، افزون بر آن که به طور کامل با شماره سه ناسازگاری دارد (شماره چهار مدعی عدم افزایش و کاهش ارزش پول، ولی شماره سه، مدعی وجود آن بر اساس معتبر) خلاف واقع نیز هست؛ زیرا بر اساس تحلیل پیشین پول نیز مال است (هر چند مال اعتباری)؛ در نتیجه، برای آن، عرضه و تقاضا وجود دارد و بر اساس تغییرات میزان عرضه و تقاضا مقدار ارزش آن دستخوش تغییر می‌شود.

مزید بر مطلب پیشگفته، اگر کاهش و افزایش ارزش در خود پول نیست، پس اگر افراد دارایی نقدی خود را هنگام تورم نزد خود نگه دارند، نباید هیچ‌گونه تغییری در ارزش آن ایجاد شود؛ در حالی که بطلان این امر روشن است.

۱. سید حسین شمس: *فقه اهل بیت*، سال سوم، ش ۹، ص ۳۲.

صاحب نظران اهل سنت نیز کوشش های فراوانی در تعیین حکم شرعی «جبران کاهش پول» سامان داده اند. نوشته هایی به صورت مقاله و کتاب ارائه داده و همایش هایی برپا داشته اند. در یکی از این همایش ها که صاحب نظران اقتصادی، حقوقی و فقهی حضور داشتند، در قالب مقالاتی ادله طرفداران نظریه جواز و عدم جواز جبران کاهش ارزش پول ارائه شده است که دکتر منذر قحف آن ها را در کتابی به نام **ربط الحقوق و الالتزامات الآجله بتغییر الاسعار** گردآورده است. مهم ترین ادله عدم جواز جبران کاهش ارزش پول را در این جا بیان و ارزیابی می کنیم؛ گرچه دو نمونه آن پیش از این ذکر شد.

دلیل چهارم: ضرر وارد شده از اراده مدیون خارج است

ضرر و خسارتی که از تورم ناشی باشد، نتیجه قرض و دین یا فعل مقترض و مدیون نیست؛ بلکه از اراده و قدرت آنها خارج است. مثل این که پول، قرض داده نمی شد و در صندوقی محبوس می شد و ارزش آن کاهش می یافت؛ بنابراین چرا باید مقترض و مدیون را به جبران ضرری مجبور کنیم که هیچ دخالتی در وقوع آن نداشته است؟ روشن است که چنین امری از ناحیه شرع پسندیده نیست.^۱

این دلیل، در ردّ برهان کسانی که از «قاعده لاضرر» برای اثبات لزوم یا جواز جبران کاهش ارزش پول استفاده کرده اند، کافی است؛ اما چنان که گذشت، قاعده لاضرر به این نوع ضررها ناظر نیست تا جهت نفی آن ها به این قاعده تمسک شود.^۲

برای اثبات جواز یا لزوم جبران کاهش ارزش پول، ادله دیگری وجود دارد که این دلیل در نفی آن ها قاصر است.

دلیل پنجم: خلاف عدل و انصاف

قاعده عدل و انصاف از قواعد اساسی شریعت اسلامی است؛ ولی اگر ضرری را که متوجه دائن است بر مدیون تحمیل کنیم، عادلانه نیست؛ بنابراین، جبران کاهش ارزش پول جایز نمی باشد.^۳

در پاسخ این سخن می توان گفت که مسأله ما بر محور ادای حقّ مستحقّ است و در دیون به طور قطع باید به عدل و انصاف رفتار کرد و مسأله مورد بحث ما بر محور ضرر بر دائن یا مدیون نیست؛ بلکه فقیهان جهت رعایت قاعده عدل و انصاف گفته اند که اگر شیئی قرض داده یا غصب شود یا صورت های دیگر دین، اتفاق افتد و آن شیء از بین برود اگر قیمی است، باید قیمت آن و اگر مثلی است، باید مثل آن را به صورت عوض و به جهت رعایت قاعده عدل و انصاف پردازد. چنان که گفتیم، قاعده مثلی و قیمی در واقع ضابطه عرفی رعایت قاعده اساسی عدل و انصاف است. آن هایی که مدعی لزوم یا جواز جبران کاهش ارزش پول هستند،

۱. ر.ک: منذر قحف: *ربط الحقوق و الالتزامات الآجله بتغییر الاسعار*، ص ۲۲، ۱۸۷.

۲. جهت یادآوری به فصل دوم مراجعه شود.

۳. منذر قحف: *ربط الحقوق و الالتزامات الآجله بتغییر الاسعار*، ص ۲۲، ۱۸۸، ۱۸۹.

می گویند: عمل به این امر، فقط مصداق عدل و انصاف است و هیچ گونه تحمیل کردن ضرر متوجه دائن، بر مدیون نیست. در ادله لزوم جبران کاهش ارزش پول، بیش تر به این دلیل خواهیم پرداخت.

دلیل ششم: جهالت در قرارداد

اگر به جبران کاهش ارزش پول در دیون و قراردادهای مالی ملتزم باشیم، در قرارداد، عنصر جهالت دخالت خواهد داشت؛ زیرا مقرض مقدار زیادی را که بر قرضش واقع می شود، نمی داند؛ چنان که مقرض نیز درباره مقدار زیادی که باید پردازد، جاهل است، و بر اساس شریعت اسلامی قراردادهایی که متضمن جهالت باشند، باطل و ممنوع هستند.^۱

این گفتار مردود است؛ زیرا هنگام قرض و دین همه چیز آشکار است و عقد، متضمن جهل نیست. وقتی زمان باز پرداخت فرا رسد، ارزش مبادله ای حقیقی پول بر اساس شاخص قیمت ها تعیین و پرداخت می شود. اگر در تعیین آن، تردید و مشکلی پیش بیاید، مصالحه راه حل آن مشکل است.

مسأله اصلی، مقدار حق مقرض و دائن است. اگر مشخص شود که ارزش حقیقی پول، حق وی است، در تعیین آن در هر زمانی، راه حل پیشگفته، بر طرف کننده مشکل خواهد بود.

دلیل هفتم: عدم کفایت برخی مصالح گمانی

گمان بعضی مصالح در جبران کاهش ارزش پول برای جواز آن کافی نیست. برخی امور و معامله ها به رغم این که منافی دارند، شارع آن ها را حرام کرده است. به طور مثال، اسلام خمر و قمار را با وجود این که دارای منافی هستند، حرام کرده؛ چرا که گناه و مفسده آن ها از نفعشان بیش تر است. جبران کاهش ارزش پول در دیون و سایر روابط مالی و اقتصادی نیز از این قبیل به شمار می رود؛ یعنی ضرر آن از نفع آن بیش تر است؛ بنابراین از نظر اسلام جایز نیست.^۲

از قیاسی که در این برهان به کار گرفته شده صرف نظر می کنیم؛ زیرا در ظاهر صاحب این قول، اهل سنت است و قیاس را حجت می داند؛ اما درباره ضعف این برهان باید گفت: در صورتی این سخن درست است که مدعی جواز جبران کاهش ارزش پول، به قاعده لاضرر تمسک کرده باشد و در حقیقت ضرر چنین حکمی از نفعش بیش تر باشد؛ در حالی که برای اثبات جواز از ادله دیگری می توان بهره جست، همچنین ضرر جبران کاهش ارزش پول از چه جهت بیش تر از نفع آن است؟ از نظر اقتصادی یا غیر اقتصادی؟ به هر حال چنین ادعایی، بدون دلیل پذیرفته نیست.

دلیل هشتم: ادله نقلی

اگر ادله ارائه شده در عدم جواز جبران کاهش ارزش پول کافی نباشد، براهین اجتهادی برخی ها بر جواز یا لزوم جبران کاهش ارزش پول نیز درست نیست؛ زیرا از معصوم (علیه السلام) دلیل نقلی معتبر داریم که به نحو خاص بر عدم جواز جبران کاهش ارزش پول دلالت دارد؛ بنابراین هر کس این روایت نقلی را رها سازد و در پی

۱. همان، ص ۲۲، ۴۵، ۸۷، ۱۳۲؛ حکم المحكمة الشرعية الاتحادية الباكستانية بشأن الفائدة [الربا]، ص ۱۷۴.

۲. مندرج فحفا: ربط الحقوق و الالتزامات الاجله بتغير الاسعار، ص ۲۳.

اجتهاد بر خلاف آن باشد، اجتهاد در مقابل نصّ خواهد بود و روشن است که چنین اجتهادی باطل است. آیه الله سید کاظم حائری در پاسخ پرسش «حکم وام با احتساب نرخ تورّم چیست و دلیل آن کدام است؟» می گوید:

گرفتن وام با احتساب نرخ تورّم جایز نیست. دلیل آن ذیل مؤثقه اسحاق بن عمار است که در فرض تغییر قیمت دینار وارد شده و آن ذیل این است «و ان اخذ دنانیر و لیس له دراهم عنده فدناتیره علیه يأخذها و برؤوس ها متی شاء»^۱.

متن کامل حدیث چنین است:

عن اسحاق بن عمار قال: قلت لابی ابراهیم (علیه السلام): الرجل یكون له علی الرجل الدنانیر فیأخذ منه دراهم، ثم یتغیر السّعر، قال: فهی له علی السّعر الذی أخذها یؤمّئذ، و ان أخذ دنانیر و لیس له دراهم عنده فدناتیره علیه يأخذها برؤوس ها متی شاء.^۲

اسحاق بن عمار به امام موسی بن جعفر (علیه السلام) می گوید: شخصی از کسی دینارهایی طلبکار است، و از او درهم هایی می گیرد؛ سپس قیمت تغییر می کند. حضرت فرمود: او به قیمت روزی که گرفته است، حق دارد و اگر درهم ندارد، حقّ خود را فقط به همان مقداری که طلب دارد، به دینار می گیرد.

این برداشت از روایت دارای ضعف های ذیل است:

۱. منظور از «یتغیر السّعر» تغییر قیمت دینار نیست؛ بلکه - چنان که علامه مجلسی در ملاذ الاخیار گفته است - منظور تغییر قیمت درهم است.

۲. مفهوم حدیث این است که شخصی از فردی دینارهایی طلبکار بود و از بدهکار علی الحساب مقداری درهم دریافت می کند. پس از آن، قیمت درهم تغییر می کند. هنگام تصفیه حساب از امام (علیه السلام) در مورد چگونگی آن می پرسد و حضرت می فرماید: رابطه قیمتی درهم و دینار را بر اساس روزی که درهم دریافت کرد، در نظر بگیرد و به دینار محاسبه شود و طلبکار آن را دریافت دارد.

۳. در روایت نیامده است که قیمت دینار (با فرض این که بپذیریم منظور، تغییر قیمت دینار است نه درهم) افزایش یافته یا کاهش، و اگر قیمت دینار کاهش یافته باشد و امام بفرماید: قیمت دینار را بر اساس رابطه قیمتی دینار و درهم روزی که دینار را اخذ کردی محاسبه کن، این گفتار دلیل برجواز جبران کاهش ارزش پول می شود، نه دلیل بر عدم جواز.

۴. اگر روایت پیشین از جهت سند و دلالت هیچ اشکالی نداشته باشد و بپذیریم که منظور از «یتغیر السّعر» تغییر قیمت دینار است و همچنین بتوان از آن روایت، عدم جواز جبران کاهش ارزش درهم و دینار را استفاده کرد، به چه دلیلی می توان گفت: این حکم در مورد پول های اعتباری امروزی که به لحاظ ماهیت با درهم و دینار تفاوت های فراوانی دارند، جاری است. هیچ دلیلی جز قیاس تصوّر نمی شود؛ در حالی که بطلان قیاس از واضحات فقه مذهب شیعه است.

۱. نامه مفید (فصلنامه)، ش ۱۳، ص ۲۷ و ۲۸.

۲. حرّعاملی: وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب ۹ از ابواب صرف، ص ۱۸۴، ح ۳؛ طوسی: تهذیب الاحکام، ج ۷، کتاب التجارات، باب بیع الواحد بالاثنتین و اکثر من ذلک، ص ۱۲۸، ح ۶۵.

این ها مهم ترین ادله ای بود که برای عدم جواز جبران کاهش ارزش پول ارائه شده است. با بررسی این ادله می توان اظهار داشت که برای اثبات مدعا کافی نیستند و طرفداران این نظریه باید در پی ادله قوی تری باشند.

ب. ادله ملاک بودن قدرت خرید حقیقی پول

در این قسمت تلاش خواهد شد تا نظریات محققان و فقیهان شیعه و سنی بررسی شود و در نهایت، نظریه صحیح بیان و مستدل خواهد شد. چون به برخی از ادله، هم عالمان شیعه و هم سنی تمسک جسته اند، نظریات آن ها جداگانه بررسی نمی شود؛ بلکه اصل بیان علمای شیعه و سنی همراه با دلیل ذکر، آن گاه نشانی مأخذ بیان می شود.

بعضی از این ادله از دیدگاه اقتصادی و تعدادی هم از دید فقهی و شرعی ارائه شده اند. سعی ما بر آن است که مهم ترین ادله اقتصادی و شرعی را بیان و ارزیابی کنیم.

دلیل نخست: فلسفه وجودی پول، بیان ارزش ها است

چون فلسفه وجودی پول، بیان ارزش ها و مشخص کردن نسبت های مختلف ارزش ها بین کالاها و خدمات است، باید در دیون، مهریه و... ارزش و قدرت خرید حقیقی پول ملاحظه شود.

آیه الله حسین نوری همدانی در پاسخ به پرسش کمیسیون امور قضایی و حقوقی مجلس شورای اسلامی می نویسد:

از آن جا که پول رایج هر عصر و زمان، مبین ارزش ها و نشان گر نسبت های مختلف بین کالاها و خدمات است و اساساً فلسفه وجودی پول نیز از همین اصل نشأت می گیرد، لذا به نظر حقیر لازم است به طور کلی در باب دیون و جنایات و ضمانات، ارزش ها و قدرت خریده ها - که در زمان های مختلف متفاوت می شود - را همیشه در نظر بگیریم و به حساب بیاوریم تا راه توجه ضرر و زیان را نسبت به دائن و مجنی علیه مضمون له مسدود سازیم؛ البته تعیین کمیّت و مقدار آن در زمان تأدیه با نظر متخصص باید باشد.

موضوع مورد سؤال در رابطه با مهریه نیز در ضابطه مذکور مندرج است.^۱

این بیان، در بردارنده دو دلیل ذیل برای وجوب جبران کاهش ارزش پول است:

یک. فلسفه وجودی پول، بیان ارزش ها و مشخص کردن نسبت های گوناگون ارزش ها بین کالاها و خدمات است.

دو. جلوگیری از ضرر و زیان وارده به دائن و... .

دلیل دوم که مبنا و مدرک آن به ظاهر باید «قاعده لاضرر» باشد، بعداً بررسی می شود؛ ولی دلیل اول مورد ملاحظه قرار می گیرد.

فلسفه وجودی یا وظایفی که پول پدید آمد تا آن ها را بر عهده بگیرد، دست کم سه امر است که پیش از این، مورد بحث واقع شده و عبارتند از:

۱. پاسخ به نامه شماره ۵۶/۶۱۹/۸-د، کمیسیون امور قضایی و حقوقی مجلس شورای اسلامی.

یک. معیار ارزش
دو. واسطه در مبادله
سه. ذخیره ارزش.

افزون بر این، اگر بپذیریم که فلسفه وجودی پول «مبین ارزش ها بودن» است، چرا چنین امری اقتضای وجوب جبران کاهش ارزش پول را دارد؟! بعید به نظر می رسد که چنین مطلبی بتواند مبنای این حکم قرار گیرد.

دلیل دوم: خاصیت پول فقط حفظ ارزش است

خاصیت پول چیزی جز حفظ ارزش و مالیت نیست؛ بنابراین وقتی در طول زمان بر اثر تورّم ارزش و مالیت آن کاهش یابد یا از بین برود، در دیون و روابط مالی - پولی، باید جبران شود. نوشته آیه الله موسوی اردبیلی بر چنین امری دلالت دارد:

به نظر این جانب الحاق این تبصره^۱ اشکال ندارد؛ زیرا پول های کاغذی و تحریری جز حفظ مالیت و ارزش، خاصیت دیگری ندارند؛ آن هم در صورت الغای مالیت یا کم شدن ارزش از بین می رود؛ بنابراین اگر بعد از وجه رایج، نوشته شود: هر گونه پول کاغذی و تحریری، بهتر خواهد بود؛ زیرا ممکن است ریال رایج را مهریه قرار ندهند و دلار یا پوند و غیره را تعیین کنند. آن ها هم حکم اسکناس را دارند، مانند روبل روسیه.^۲

این نظریه و پاسخ آن، هیچ تفاوتی با نظریه پیشین ندارد و یگانه فرق آن دو این است که این نظریه به وظیفه دیگر پول (ذخیره ارزش) اشاره دارد. در بررسی آن، به مطالبی که در ذیل نظریه پیشین نوشته شد، بسنده می شود.

دلیل سوم: پول های کاغذی، کالا و متاع نیستند

پول های کاغذی با کالا و متاع تفاوت دارند و نمی توان آن ها را در زمره کالا برشمرد؛ بلکه فقط واسطه مبادله کالاها هستند و ارزش آن ها به قدرت خرید آن ها است. صاحب این نظریه می نویسد:

چون پول های کاغذی کالا و متاع نیستند و واسطه مبادلات کالاها می باشند، ارزش آن ها به لحاظ قدرت خرید آنها می باشد؛ بنابراین، بنابر احتیاط واجب چه در مهر و چه در قرض و ثمن معامله باید قدرت خرید آن ها در وقت پرداخت با مقایسه به قدرت خرید در وقت عقد ملاحظه شود.^۳

در این گفتار به سه مطلب باید توجه شود:

یک. پول های کاغذی، کالا و متاع نیستند.
دو. پول های کاغذی، واسطه مبادله کالاها هستند.
سه. ارزش پول های کاغذی به لحاظ قدرت خرید آنها است.

۱. تبصره به ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی در خصوص مهریه.

۲. پاسخ به نامه شماره ۴۵۳، کمیسیون امور قضایی و حقوقی مجلس شورای اسلامی، مورخ ۱۳۷۵/۷/۲۱.

۳. منتظری، پاسخ به نامه شماره ۵۶/۶۱۹/۹، کمیسیون امور قضایی و حقوقی مجلس شورای اسلامی، مورخ ۱۳۷۵/۷/۱۸.

از این سه مقدمه نتیجه گرفته شد که کاهش ارزش پول باید جبران شود.

هر سه مطلب پیشین از امور اقتصادی مربوط به پول های کاغذی هستند؛ ولی گویا در هر سه مورد باید تجدید نظری صورت پذیرد؛ زیرا:

اولاً ملاک و ضابطه کالا چیست که پول های کاغذی نمی تواند از مصادیق آن باشد؟! پیش از این، ملاک و ضابطه کالاهای عمومی و خصوصی نوشته و مشخص شد که انواع پول ها از مصادیق روشن کالاهای خصوصی اند.

ثانیاً دلیل اصلی این نظریه، امر دوم (پول های کاغذی واسطه مبادله کالاها هستند) است. این سخن نیز همانند دو نظریه پیشگفته با تکیه به یکی از وظایف سه گانه پول، بیان شده است؛ بنابراین از این جهت با مشکل دو نظریه پیشین مواجه است.

ثالثاً مطلب سوم (ارزش پول های کاغذی به لحاظ قدرت خرید آن ها است)، روشن نیست؛ زیرا ارزش پول همان قدرت خرید، و قدرت خرید نیز همان ارزش به شمار می رود و هیچ تفاوتی با هم ندارند. همچنین اصل ارزش پول های کاغذی اعتباری است؛ ولی مقدار آن، از عوامل اقتصادی، مانند میزان عرضه و تقاضای پول و مقدار کالاهای قابل مبادله با پول و ... تبعیت می کند.

رابعاً در این گفتار مشخص نشد که اگر هر سه مطلب اقتصادی درست باشد، بین آن ها و بین حکم شرعی و جوب احتیاط جبران کاهش ارزش پول چه ملازمه ای وجود دارد. قبول چنین ملازمه ای مشکل، بلکه غیر موجه است.

دلیل چهارم: جلوگیری از زیان دائن

در جو تورمی که ارزش حقیقی پول در طول زمان کاهش می یابد، اگر ضامن فقط ضامن ارزش اسمی باشد، از نظر عرف موجب ضرر و زیان برای مضمون له خواهد شد. این گونه ضرر در اسلام به ادله گوناگون از جمله قاعده «لاضرر و لااضرار» نفی شده است؛ بنابراین برای جلوگیری از این ضرر و زیان، ضامن هنگام باز پرداخت باید ارزش حقیقی پول را که دریافت کرده بود، بپردازد.^۱

پیش از این، گفتار زیر از آیه الله حسین نوری همدانی نقل شد که به صورت مصداق دلیل پیشین، دوباره ذکر و بررسی می شود:

به نظر حقیر، لازم است به طور کلی در باب دیون و جنایات و ضمانات، ارزش ها و قدرت خریده ها - که در زمان های مختلف، متفاوت می شود - را همیشه در نظر بگیریم و به حساب بیاوریم تا راه توجه ضرر و زیان را نسبت به دائن و مجنی علیه و مضمون له مسدود سازیم.

۱. ر.ک: سید محمدحسین بهشتی: اقتصاد اسلامی، ج ۱، ص ۶۲-۶۴؛ مجله فقه اهل بیت، سال اول، ش ۲، ص ۸۰ و ۸۱؛ مجموعه سخنرانی ها و مقالات هفتمین سمینار بانکداری اسلامی، ص ۲۹۵ و ۲۹۶؛ مجله فقه اهل بیت، سال سوم، ش ۹، ص ۴۵؛ میثم موسایی: تبیین مفهوم و موضوع ربا از دیدگاه فقهی، ص ۱۲۴؛ منذر قحف: ربط الحقوق و الالتزامات الأجله بتغیر الأسعار، ص ۱۹، ۸۰ و ۱۸۷.

به این دلیل، هم فقیهان و دانش پژوهان شیعه و هم محققان اهل سنت تمسک جسته اند که اهل تحقیق می توانند به منابع ذکر شده در پاورقی مراجعه کنند.

اما آیا تمسک به «قاعده لاضرر» درست است؟

در بررسی اجمالی «قاعده لاضرر» به این نتیجه رسیدیم که وارد کردن ضرر و زیان بر جان و مال مردم، حرام، و از نظر اسلام نهی شده است و بر اساس ادله ضمان، اگر کسی به نحو مباشر یا سبب به مال یا جان فردی ضرر و نقصانی وارد سازد، ضامن ضرر و نقصان خواهد بود؛ اما دو مورد، از مفاد این گونه احادیث خارجند: یک. در صورتی که ضرری متوجه کسی یا مال وی شود و انسان بتواند آن ضرر را از او دفع کند، از مفاد این روایات استفاده نمی شود که دفع چنین ضرری واجب و لازم است.

دو. اگر مال شخصی، نزد فردی به امانت یا طبق قرارداد شرعی به مدت معینی قرار گیرد، ولی در این مدت نقصی بر آن مال وارد شود، از مفاد این روایات لزوم جبران نقص استفاده نمی شود، مگر آن که شخصی که مال نزد او قرار دارد، به نحو مباشر یا سبب، در نقص مال موثر باشد؛ بنابراین اگر پول رایج، بر اساس قرارداد شرعی، مثل قرض یا به نحو امانت، مدت مدیدی نزد شخصی قرار گیرد و در این مدت، ارزش پول کاهش یابد، و مقترض و مدیون یا امانت دار، هیچ گونه نقشی نه به نحو مباشر و نه سبب در کاهش ارزش پول نداشته باشد، بلکه کاهش ارزش پول، علل اقتصادی و غیر اقتصادی دیگری داشته باشد، ضامن نقصان و کاهش ارزش پول نخواهد بود. افزون بر این، این قاعده، حکم ضرری را بر می دارد و حکمی را که از نبودن زیانی پدید می آید، اثبات نمی کند. حتی اگر شخص امین یا مدیون بتواند از زیان وارد بر پول جلوگیری کند، یعنی مانع کاهش ارزش پول شود، از این قاعده نمی توان استفاده و حکم به لزوم جلوگیری از کاهش ارزش پول را برای امانت دار یا مدیون صادر کرد؛ هر چند وقوع ضرر بر مال دائن یا امانت گذار غیر قابل انکار است. با استفاده از این مطالب، این امر مسلم است که برای وجوب جبران کاهش ارزش پول به وسیله مدیون نمی توان به این قاعده تمسک کرد.

کتاب **ربط الحقوق و الالتزامات الآجله بتغیر الاسعار** تعدادی ادله از دانش پژوهان اهل سنت را آورده است که در ادامه به بررسی مهم ترین آن ها می پردازیم.

دلیل پنجم: وفای به عهد در قراردادها

اسلام طبق آیه **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ**^۱ (ای کسانی که ایمان آورده اید! به پیمان ها [و قراردادها] وفا کنید)، از مؤمنان خواسته است تا در قراردادها به عهد و پیمان ها ملتزم باشند و آن ها را به دقت رعایت کنند. به مقتضای دلالت این آیه، در دیون، مدیون باید مساوی چیزی را که از دائن گرفته است، برگرداند، نه چیزی

۱. مائده (۵): ۱.

کم تر از آن را. در دیون نقدی مدّت دار، اگر ارزش پول کاهش یابد، فقط با جبران کاهش ارزش پول می توان به این حکم واجب الاهی عمل کرد.^۱

کبرای این دلیل مورد قبول است؛ یعنی در قراردادها باید به عهد و پیمان وفادار ماند و آن را رعایت کرد؛ اما به طور کامل جای تردید است که وجوب جبران کاهش ارزش پول، صغرای آن باشد؛ چرا که ملتزم به عدم جواز جبران کاهش ارزش پول نیز می تواند ادّعا کند که حکم به وجوب جبران کاهش ارزش پول، اخذ زیادی در قرارداد منعقد شده است و این امر با سیاق و دلالت آیه مزبور مخالفت دارد؛ بنابراین، مهم آن است که اثبات شود جبران کاهش ارزش پول مصداق وفای به عهد و عقد است و دریافت کردن بیش از چیزی که در متن قرارداد آمده، نیست و مدّعی عدم جواز جبران کاهش ارزش پول نیز باید اثبات کند که جبران کاهش ارزش پول، زیادی و خروج از سیاق و دلالت آیه است. صرف ادّعا مشکلی را از دو طرف حل نخواهد کرد.

دلیل ششم: بر خلاف مدلول روایت مشهور «مثلا بمثل»

ملتزم شدن به وجوب جبران کاهش ارزش پول، پذیرش مساوات قیمت حقیقی در دیون و روابط مالی است که این مساوات با روایت مشهوری که از پیامبر (ص) نقل شده است، تأیید می شود. در آن روایت، تعبیر «مثلا بمثل» آمده و اصل روایت نیز عبارت است از: «الذهب بالذهب و الفضة بالفضة مثلا بمثل یداً بید سواء بسواء».^۲

قائل به عدم جواز جبران کاهش ارزش پول می تواند ادّعا کند که این مطلب عین مدّعا است؛ یعنی مهم اثبات مساوات و مثل است؛ در حالی که پرداخت قیمت حقیقی، مازاد و ربا و ظلم به شمار می رود. افزون بر این، این روایت در مورد تساوی در کمیّت اشیای ربوی است و به تفاوت در قیمت ها ناظر نیست. بدون پاسخ به این امور نمی توان از چنین حدیثی برای اثبات این امر استفاده کرد.

تعدادی ادّله اقتصادی نیز در تأیید و اثبات این نظام (جواز یا لزوم جبران کاهش ارزش پول در دیون و روابط مالی) بیان شده که برخی از آن ها در ذیل می آید و در نهایت به اختصار بررسی می شود:

دلیل هفتم: لزوم حفظ ارزش پول در مهریه و امثال آن

این نظام موجب حفظ ارزش حقیقی قیمت مهریه مدّت دار در عقد ازدواج می شود.

دلیل هشتم: رفع مشکلات قراردادها با این نظام

تورّم، مشکلات فراوانی را در معامله هایی مثل مضاربه که سرمایه آن، نقد رایج است، پدید می آورد. این نظام می تواند این مشکلات را برطرف کند.

دلیل نهم: بر طرف شدن دشواری های قرض الحسنه

از نظر اسلام، قرض الحسنه نوعی صدقه و کمک مالی به شمار می رود؛ ولی هنگام تورّم، این صدقه و کمک دو چندان می شود. این امر برای انسان کریم و اهل قرض الحسنه، دشوار است. با پذیرش این نظام، این دشواری بر طرف می شود.

۱. مندرقحف: ربط الحقوق و الالتزامات الآجله بتغير الاسعار، ص ۱۹، ۸۱ و ۱۸۸.

۲. همان، ص ۲۰ و ۱۸۹.

دلیل دهم: آسان ترین راه قراردادهای مشارکت

با پذیرش این نظام، آسان ترین راه برای اداره بانک ها و انجام معامله هایی که بر اساس شرکت در سود و زیان سامان می یابد، اتخاذ می شود.

دلیل یازدهم: موجب پس انداز و سرمایه گذاری

تجربه کشورهای امریکای جنوبی نشان داده است که این نظام، موجب تشویق پس انداز و سرمایه گذاری و رشد اقتصادی می شود.^۱

از نقد و بررسی این ادله به طور گسترده خودداری می شود و کافی است به این نکته اشاره شود که اگر بپذیریم تمام این ادله از نظر اقتصادی درست است، زمانی می توانیم به جواز یا لزوم چنین نظامی ملتزم شویم که از ناحیه شرع، دلیل متقاضی برای آن داشته باشیم؛ و گرنه نمی توانیم به صرف تأیید برخی امور اقتصادی مترتب بر چنین نظامی، آن را به لحاظ شرعی جایز یا لازم بدانیم.

اکنون به ادله و شواهدی روی می آوریم که با بررسی آن ها، زمینه برای آغاز نظریه مورد قبول فراهم می آید.

دلیل دوازدهم: پول عین بها است

چون پول، عین بها است ضمان آن ناگزیر قیمی خواهد بود؛ بنابراین باید کاهش ارزش پول هنگام تورم جبران شود.

مدعیان این گفتار آن را این گونه توضیح می دهند:

پول، همان بها و ارزش خالص دیگر کالاها و مال ها است و از همین رهگذر، ضمان اموال و کالاهای قیمی به وسیله پول است؛ چرا که پول، خود بها است؛ پس چگونه ممکن است که ضمان آن قیمی نباشد؟ باری، اگر ضمان چیزهای قیمی به بهای آنها است، پس ضمان خود قیمت که همان پول است، ناگزیر قیمی خواهد بود.^۲

به ظاهر این قائل، پول را در زمره کالا و مال نمی شمارد و به دنبال آن نیز پول را از گستره مثلی و قیمی خارج می داند؛ در حالی که با ضوابط تعیین شده برای کالا و مال و با ویژگی ها و تعریفی که برای پول ارائه دادیم، مشخص شد که انواع پول ها مال و کالای خصوصی به شمار می روند؛ هر چند به تفاوت های آن نیز با سایر کالاها و مال ها اشاره شد.

افزون بر این، این گونه تعابیر از پول، نوعی به کارگیری صرف واژه ها است؛ بدون آن که در معنای آن دقت شود؛ چرا که ارزش و بهای کالاها مربوط به خود کالاها و ارزش و بهای پول مربوط به خود پول است. همان گونه که برای کالاها عرضه و تقاضا وجود دارد و ارزش و بهای آن ها بر اثر میزان عرضه و تقاضا و برخی عوامل اقتصادی و غیراقتصادی تعیین می شود، پول نیز در بازار دارای عرضه و تقاضا است و بر اثر عرضه و تقاضا و برخی عوامل اقتصادی و غیراقتصادی دیگر، ارزش و بهای آن تعیین می شود؛ اما پول ویژگی هایی

۱. شماره ۷ تا ۱۱ در ص ۲۰ و ۲۱ کتاب ربط الحقوق و الالتزامات الآجله بتغیر الاسعار، آمده است.

۲. مجله فقه اهل بیت، سال اول، ش ۲، ص ۶۰.

دارد که ارزش آن به صورت کالای معادل همگانی، معیار و ملاک تعیین ارزش سایر کالاها است. این ویژگی پول در کنار برخی ویژگی دیگر آن، موجب شده است تا در مقایسه با سایر کالاها مطلوبیت بیش تری داشته باشد، نه آن که عین بها و ارزش کالاها را دیگر باشد.

دلیل سیزدهم: پول های فعلی فقط قدرت خرید هستند

پول هر چند مال به شمار می رود، از قلمرو مثلی و قیمی خارج است؛ زیرا ضابطه مثلی و قیمی در کلام فقیهان، به کالاها و اموالی مربوط است که ارزش ذاتی داشته باشند؛ ولی پول های کاغذی که صرفاً مال اعتباری هستند، از قلمرو ضابطه مثلی و قیمی خارجند. حقیقت و ماهیت پول کاغذی و اسکناس، چیزی جز قدرت خرید نیست؛ بنابراین در دین، مهریه و ...، عرف، ادای همان قدرت خرید را ادای حق می داند؛ پس آن چه برعهده می آید، همان ارزش و قدرت خرید است.^۱

یکی از طرفداران این نظریه می نویسد:

به نظر ما، پول نه مثلی است و نه قیمی؛ هر چند مال است؛ زیرا ضابطه مثلی و قیمی که فقها بیان می نمایند، مربوط به اموال و کالاهایی است که ارزش ذاتی دارند. فقهای ما کالا را به دو قسم قیمی و مثلی تقسیم نموده اند؛ ولی اسکناسی که صرفاً مال اعتباری است، این تقسیم در او راه ندارد و به تعبیر اصطلاحی، پول، تخصصاً و موضوعاً از بحث مثلی و قیمی خارج است؛ زیرا امروز کسی پول را کالا نمی داند؛ بلکه آن را تنها نشانه قدرت خرید به حساب می آورد، نه چیز دیگر. این یک مسأله کارشناسی است که باید ببینیم آن ها پول را چه می دانند.^۲

آن گاه وی با این بیان نتیجه می گیرد که جبران کاهش ارزش پول لازم است.

نکات مهم این گفتار عبارت است از:

یک. پول های جاری، مال است.

دو. ضابطه مثلی و قیمی در کالا و مال دارای ارزش ذاتی، جاری است.

سه. پول کاغذی ارزش اعتباری دارد؛ لذا از ضابطه مثلی و قیمی تخصصاً خارج است.

چهار. پول، فقط نشانه قدرت خرید است.

این نظریه اخیراً شهرت یافته و در بسیاری از همایش های اقتصادی مطرح شده است؛ اما به نظر می آید که با دقت بیش تری باید آن را ملاحظه کرد. ما در باره مطلب اول با قائل این نظریه موافقیم؛ ولی سه امر بعدی با ملاحظه امور ذیل در معرض تردید جدی قرار می گیرد:

۱. ر.ک: مجله فقه اهل بیت، سال دوم، ش ۷، ص ۳۹ و ۴۰؛ مجله رهنمون، شماره ۶، ص ۱۰۸ - ۱۱۵؛ مجله فقه اهل بیت، سال اول، ش ۲، ص ۶۵؛ مجله رهنمون، ش ۷، ص ۶۰ - ۷۵؛ مجموعه سخنرانی ها و مقالات چهارمین سمینار بانکداری اسلامی، ص ۲۷؛ مجموعه سخنرانی ها و مقالات پنجمین سمینار بانکداری اسلامی، ص ۲۷؛ مجموعه سخنرانی ها و مقالات هفتمین سمینار بانکداری اسلامی، ص ۳۱؛ مجموعه سخنرانی ها و مقالات هشتمین سمینار بانکداری اسلامی، ص ۲۹.

۲. سید محمد موسوی بجنوردی، فقه اهل بیت، سال دوم، شماره ۷، ص ۴۰ و ۴۱.

اولاً هیچ فقهی در بحث از ضابطه مثلی و قیمی در اموال، به تفصیل بین مال اعتباری و غیر اعتباری قائل نشده است و هنگامی که از آن‌ها پرسیده شد: پول‌های کاغذی مثلی اند یا قیمی؟ به صراحت پاسخ دادند: مثلی هستند که نمونه‌هایی از نظریات فقیهان، پیش از این بیان شد.

ثانیاً شاید بتوان گفت که اصل ارزش در پول‌های کاغذی، اعتباری است؛ اما مقدار و تغییرات ارزش در پول‌های کاغذی همانند سایر کالاها، تابع عرضه و تقاضا و عوامل دیگر اقتصادی است و هیچ دلیلی وجود ندارد که پول‌های کاغذی از گستره ضابطه مثلی و قیمی خارج باشد. چنان که پیش از این گذشت پول‌های جاری، مال مثلی هستند.

ثالثاً اگر مطلب چهارم (پول فقط نشانه قدرت خرید است)، پذیرفته شود، بدین معنا است که پول‌های کاغذی نه مال دارای قدرت خرید است و نه عین قدرت خرید؛ بلکه فقط نشانه قدرت خرید به شمار می‌رود. این مطلب، افزون آن که واجد معنای مشخصی نیست، با مطلب نخست ناسازگاری دارد؛ زیرا چنین تعریفی پول را از ویژگی مال بودن خارج می‌کند و به آن جنبه سندیت می‌دهد که هیچ‌گونه ارزشی ندارد و فقط مسنداًلیه آن دارای ارزش است.

این محقق به جهت پیچیدگی موضوع و تردید در نظریه اش، اظهار کرده است: «این یک مسأله کارشناسی است که باید بینیم آن‌ها پول را چه می‌دانند».

احاله دادن این مطلب به نظر کارشناسان از دقت نظر این محقق حکایت دارد و پیش از این مشخص شد که پول، مال، کالای خصوصی و مثلی است.

دلیل چهاردهم: پول‌های فعلی، هم قیمی و هم مثلی

پول‌های کاغذی، هم مثلی و هم قیمی هستند. افراد عرضی پول - چه تورّم شدید وجود داشته یا نداشته باشد - مثلی هستند. چنان که اگر تورّم شدید نباشد و در طول زمان، ارزش پول کاهش چشمگیری نیابد، افراد عرضی و طولی پول، مثلی هستند؛ اما اگر ارزش پول در طول زمان به طور قابل توجهی کاهش یابد، آن‌گاه افراد طولی پول، قیمی، و افراد عرضی آن، مثلی به شمار می‌روند.^۱

مجله فقه اهل بیت، رأی یکی از طرفداران این نظریه را چنین نقل می‌کند:

مانعی ندارد که افراد عرضی یک مال، مثلی باشند و افراد طولی آن، قیمی. می‌توانیم افراد طولی پول را در صورتی که زمان، نسبتاً طولانی باشد و اختلاف ارزش (قدرت خرید) آن، فاحش باشد و از نظر عرف قابل اغماض نباشد، قیمی به حساب آورد؛ گرچه افراد عرضی آن مثلی باشد؛ البته این در صورتی است که اختلاف ارزش و قدرت خرید پول در دو

۱. ر.ک: محمد مهدی آصفی: مجله فقه اهل بیت، سال دوم، ش ۷، ص ۲۲؛ محمدعلی تسخیری: مجموعه سخنرانی‌ها و مقالات هفتمین سمینار بانکداری اسلامی، ص ۲۸۷؛ میثم موسایی: تبیین مفهوم و موضوع ربا از دیدگاه فقهی، ص ۱۰۲.

زمان مختلف، در بازار قابل اغماض نباشد؛ و گرنه مثلی خواهد بود؛ بنابراین، فقها اگر «پول» را از مقوله مثلیات می دانند، نظر آن ها یا باید به افراد عرضی (همزمان) پول باشد یا به افراد طولی آن در صورتی که اختلاف فاحشی نداشته باشد.^۱

گویا مقصود گفتار ذیل نیز در جهت نظریه پیشین باشد:

بدین ترتیب می توان گفت که اوراق نقدی می توانند مثلی باشند؛ همچنان که می توانند قیمی هم باشند که البته بستگی به وحدت ارزش یا اختلاف در ارزش آن ها دارد؛ ولی در واقع پیش از آن که مثلی باشند، قیمی هستند؛ زیرا اعتبار آن ها در ارزش مالی آن ها است.^۲

مثلی و قیمی، اصطلاحی است که فقیهان در باب ضمان و ادای دیون مطرح کرده اند و پیش از اعتبار چنین اصطلاحی، دیون افراد به گونه ای ادا می شد تا مدیون بری الذمه شود. چون این امر گاهی با مشکلاتی مواجه می شد، فقیهان با استفاده از روش شارع هنگام ادای دین که برآیند روایات بوده است، ضابطه مثلی و قیمی را برای ادای دین ارائه داده اند؛ یعنی اگر شیئی به کسی قرض داده یا غصب شود و در پی آن، خسارت قابل توجهی به آن برسد یا از بین برود، اگر آن شیء مثلی باشد، مدیون هنگام ادای دین، باید مثل آن و اگر قیمی باشد، باید قیمت آن را به ذی حق بپردازد. همچنین فقیهان در منابع فقهی به این امر تصریح کرده اند: شیئی که به ذمه آمده، اگر مثلی باشد و خسارت قابل ملاحظه ای به آن وارد شود یا از بین برود و مثل آن شیء هنگام ادای دین یافت نشود، به تعبیر دیگر، اگر هنگام ادای دین، مثلی متعذر گردد، به قیمت آن رجوع و مدیون با دادن قیمت آن، بری الذمه می شود. البته در بحث مثلی و قیمی گفته شد که مثلی و قیمی به حسب زمان، مکان و عرف های گوناگون ممکن است متفاوت باشد؛ یعنی ممکن است در یک مکان و عرف معین، شیئی مثلی بوده؛ ولی از هنگام به ذمه آمدن آن تا هنگام ادای دین فاصله زمانی زیاد باشد و آن شیء از مثلی بودن به قیمی تبدیل شود یا برعکس از قیمی بودن به مثلی تبدیل یابد.

در باره پول های جاری - چنان که این محققان اشاره دارند - قدرت خرید و مالیت آن، تمام هستی و قوام آن ها است،^۳ و به حسب قدرت خرید، مثلی به شمار می رود. وقتی در فاصله زمانی طولانی، بر اثر تورم، ارزش و قدرت خرید حقیقی آن به شدت کاهش می یابد، خسارت جدی می بیند و هنگام ادای دین، به حسب قدرت خرید حقیقی آن، مثلی محسوب می شود؛ اما همان قدرت خرید هنگام ادای دین که تمام هستی و قوام پول به آن است، در مقایسه با قدرت خرید زمان تحقق دین، مثلی به شمار نمی رود. به تعبیر دیگر، مورد ما، مصداق تعذر مثلی خواهد بود. برای مثال - با فرض این که بپذیریم تمام قوام و هستی پول های جاری قدرت خرید و ارزش مبادله آن است - اگر تورم در جامعه شدید باشد، ۱۰۰۰ تومانی ده سال پیش، همانند و مثل ۱۰۰۰ تومانی ده سال بعد نیست و این مورد از موارد تعذر مثلی به شمار می رود و برای آن که ادای دین و ذمه مدیون بری شود، باید قیمت ۱۰۰۰ تومانی ده سال پیش داده شود.

۱. محمد مهدی آصفی: مجله فقه اهل بیت، سال دوم، ش ۷، ص ۲۲.

۲. محمد علی تسخیری: مجموعه سخنرانی ها و مقالات هفتمین سمینار بانکداری اسلامی، ص ۲۸۷.

۳. مجموعه سخنرانی ها و مقالات هفتمین سمینار بانکداری اسلامی، ص ۲۸۷.

مطلب پیشین، در پول و در سایر اموال، یک سان است و این که مال در عرض، مثلی، و در طول زمان، قیمی است، صرفاً جعل و اعتبار اصطلاحی به جای اصطلاح تعدر مثلی است. چنین مطلبی نه ضرورت دارد و نه فقیهان چنین اصطلاحی را به کار برده اند؛ بنابراین اگر مقصود صاحبان این نظریه، تعدر مثلی باشد، بر فرض درست بودن آن، ممکن است راهی برای جواز جبران کاهش ارزش پول باشد؛ و گرنه این نظریه، معنای مورد قبولی نمی یافت و مشکل حکم جبران کاهش ارزش پول همچنان به قوت خود باقی خواهد ماند.

دلیل پانزدهم: پول های فعلی قیمی اند

پول های فعلی قیمی هستند، نه مثلی؛ بنابراین، در هر زمانی باید قیمت آن را محاسبه کرد؛ بدین سبب جبران کاهش ارزش پول لازم است.

توضیح مطلب: آن چه در پول اعتبار دارد، مالیت، ارزش و قدرت خرید آن است و در مبادله ها فقط به ارزش و قدرت خرید آن توجه دارند؛ چنان که در کالاهای تجاری این گونه است و فقط ارزش و بهای بازار را دیده، ویژگی های جنسی آن را وامی گذارند.^۱

گفتار یکی از طرفداران این نظریه چنین است:

به عقیده من، اساساً پول قیمی است، نه مثلی، زیرا آنچه در پول معتبر است، مالیت آن است؛ یعنی ارزش کاربردی و توان خرید آن؛^۲

آن گاه بر اساس این مبنا در ماهیت پول، نتیجه می گیرد که جبران کاهش ارزش پول در دیون و روابط مالی واجب است.

اولاً پیش از این بیان شد که انواع پول ها مثلی هستند، نه قیمی.

ثانیاً اگر بپذیریم که پول های فعلی، قیمی هستند، نتیجه آن به هیچ وجه و جوب جبران کاهش ارزش پول نیست؛ زیرا در این صورت، پول هم مثل سایر کالاهای قیمی هنگام ادای دین باید قیمت آن که به واحد (به طور مثال) ریال اندازه گیری می شود، پرداخت شود. در این که کدام قیمت باید پرداخت شود، دیدگاه های فقهی، تفاوت دارد. دو دیدگاه مشخص در این مسأله، قیمت یوم الادا و قیمت یوم الدفع است.

بر اساس مبنای قیمت یوم الادا، قیمت پول در روز ادای دین، همان ارزش اسمی پول خواهد بود که نتیجه اش عدم جبران کاهش ارزش پول است و اگر بر اساس مبنای قیمت یوم الدفع بخواید قیمت پول را محاسبه کند، این پرسش مطرح خواهد شد که آیا قیمت اسمی یوم الدفع یا قیمت حقیقی پول را باید محاسبه کرد؟ چه بسا دلیل آورده شود همان گونه که در سایر اموال (غیر پول) ارزش اسمی آن ها را در نظر می گیرند، باید در پول نیز قیمت اسمی آن ملاحظه شود؛ در این صورت نیز نتیجه عدم جواز جبران کاهش ارزش پول

۱. ر.ک: مجله فقه اهل بیت، سال دوم، شماره ۷، ص ۱۴ و ۱۵؛ سال اول، ش ۲، ص ۵۷ و ۵۸.

۲. محمدهادی معرفت، مجله فقه اهل بیت، سال دوم، شماره ۷، ص ۱۴.

خواهد شد. این دلیل هیچ گونه دلالتی ندارد که هنگام ادای دین (با فرض قیمی بودن پول) مدیون باید ارزش حقیقی یوم الدفع پول را پردازد.

دلیل شانزدهم: اسکناس، سندی از پشتوانه است

اسکناس، ارزش مستقل ندارد و سندی از پشتوانه اش (اغلب اشیای قیمتی از قبیل طلا) است؛ بنابراین ضامن باید به مقدار پشتوانه اش از طلا یا به مقدار همان طلا از سایر کالاها را به صورت پول پردازد تا بریء الذمه شود.^۱

بخشی از سخنان مدعیان این نظریه عبارت است از:

پول های اعتباری تنها بر گه ای هستند که سازمان صادر کننده، آن ها را اعتبار و ارزش بخشیده است و به اندازه بهای آن عهده دار پرداخت زر و سیم از محل پشتوانه که بیش تر وقت ها از طلا است، می گردد. ارزش مستقل اسکناس انکار گردیده و تنها، سندی برای بدهی و تعهدات به شمار آمده است؛ بدین سان آن چه بر عهده می آید، طلای به اندازه همان پول است؛ پس ناگزیر ضامن باید همین اندازه طلا یا همسانش را به پول پردازد.^۲

در بحث پشتوانه، خلاصه نتایج حاصل از این قرار بوده است:

۱. پشتوانه پول از نظر اقتصادی، اهمّیت چندانی ندارد؛ ولی برای پاسخ دادن به پرسش های فقهی در مورد انواع به کارگیری پول مفید است.

۲. علت اصلی طرح بحث پشتوانه پول، جلوگیری سوء استفاده کنندگان از انتشار بی حد و حصر پول کاغذی بوده است.

۳. فقط تناسب منطقی بین حجم پول و کالاها و خدمات قابل مبادله می تواند موجب حفظ ارزش پول شود و اگر این تناسب به نفع حجم پول تغییر یابد، به طور قطع ارزش پول کاهش خواهد یافت؛ هر چند تمام طلاهای موجود در دنیا در گاوصندوق های بانک مرکزی به صورت پشتوانه وجود داشته باشد؛ برعکس، اگر این تناسب حفظ شود و کشور هم حتی یک گرم طلا به صورت پشتوانه نداشته باشد، هیچ گونه کاهش ارزش پول و افزایش قیمتی پدید نخواهد آمد.

از طرف دیگر مال بودن انواع پول ها از راه های ذیل اثبات شد:

۱. با نظر داشت به وظیفه «ذخیره ارزش پول»

۲. با عنایت به تعریف پول: پول، شیء فیزیکی دارای ارزش مبادله ای عام است.

پول کاغذی صفت مالیت عام دارد، پس خود پول به صورت موصوف، مال خواهد بود.

۳. در تعریف مال، دو نوع تعریف پذیرفته شد:

۱. ر.ک: مجله فقه اهل بیت، سال اول، ش ۲، ص ۶۱ و ۶۲؛ مجموعه سخنرانی ها و مقالات چهارمین سمینار بانکداری اسلامی، ص ۲۸ و ۲۹.

۲. مجله فقه اهل بیت، سال اول، ش ۲، ص ۶۱ و ۶۲. عبارت های این دلیل، مقداری جابه جا شده است.

الف. مال، آن چیزی است که در نظر عرف و عقلا مطلوبیت داشته؛ در نتیجه برای آن تقاضا پدید آید. همچنین از صفت کمیابی نسبی نیز برخوردار باشد.
ب. شیئی مال است که دارای ویژگی های ذیل باشد.

۱. از نظر عرف و عقلا مورد حاجت باشد.

۲. از صفت کمیابی نسبی برخوردار باشد.

۳. قابل اختصاص باشد.

۴. حاکی نباشد.

حال وقتی انواع پول را بررسی می کنیم، مشخص می شود که هر دو نوع تعریف بر آن ها صدق می کند. سند و مال، در ماهیت با هم تفاوت دارند؛ به همین جهت، در شمردن عناصر مال، قید «حاکی نباشد» را افزودند تا تعریف شامل سند نشود.

از این مطالب روشن می شود که پول های جاری، سند از پشتوانه نیستند؛ بلکه مال به شمار می روند؛ بنابراین، نتیجه به دست آمده براساس سند پول، مورد قبول نیست.

دلیل هفدهم: پول های اعتباری به حسب قدرت خرید، مثلی است

پول های اعتباری اعم از اسکناس، تحریری و ... در قدرت خرید و ارزش مبادله ای حقیقی، مثلی هستند؛ بنابراین هنگام ادای دین باید همسانی در قدرت خرید حقیقی زمان دریافت پول اعتباری را ملاحظه کرد و مدیون باید مقدار قدرت خرید حقیقی پول را به دائن پردازد. این سخن بدان معنا است که جبران کاهش ارزش پول در دیون و سایر روابط مالی واجب و لازم است.

پیش از بررسی این دلیل، گفتار دو فقیه در این باب ملاحظه می شود:

آیه الله محمدتقی بهجت در پاسخ پرسش پیشین کمیسیون امور قضایی و حقوقی مجلس، جبران کاهش ارزش پول در مهریه زن را لازم دانسته و ارزش پول زمان تعیین مهر را ملاک قرار داده و نوشته است:

منصرف از وجه رایج، مصرف زمان تعیین مهر است و مرجع تشخیص، عرف مطلع به قیمت ها است.^۱

در استفتایی نیز که در باره مثلی و قیمی بودن پول اعتباری شده، در پاسخ نوشته است:

پول از مثلیات است.^۲

از این دو گفتار می توان نتیجه گرفت که وی پول اعتباری را به حسب ارزش مبادله و قدرت خرید حقیقی، مثلی می داند.

۱. پاسخ به نامه شماره ۵۶/۶۱۹/۱ د مورخ ۱۳۷۵/۷/۱۸ کمیسیون امور قضایی و حقوقی مجلس شورای اسلامی ایران.

۲. پاسخ به نامه شماره ۲۰۷۷-۱/پ، مورخ ۱۳۷۴/۱۲/۲۷ پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

بیان دیگری که صراحت دارد پول اعتباری مثلی به حسب قدرت خرید حقیقی است، سخن آیه الله یوسف صانعی است:

بعید نیست اگر نگوییم که ظاهر است، آن که در مثل باب مهر و ثمن مبیع و موارد کلی و اشتغال ذمه به نقد رایج، مافی الذمه نقد است با مالیتش که همان قدرت [خرید] در آن زمان می باشد؛ چون همان قدرت خرید عامل رغبت است و موجب مالیت و آن هم به تبع عین مضمون است و الا یک قطعه کاغذ منقوش نه قیمتی دارد و نه مورد رغبت، و واضح است که بر پایه قدرت خرید هم مالیت اسکناس ده تومانی از پنجاه تومانی جدا و ممتاز می گردد؛ بناءً علی هذا در مفروض سؤال و باب مهر آن چه را که زوجه طلبکار است و ذمه زوج به آن مشغول است، همان مقدار از نقد رایج است که در عقد آمده با قدرت خرید در آن زمان، و امروز هم باید از نقد رایج از باب مهر به قدری پرداخت گردد که همان قدرت خرید را تأمین نماید تا از عهده ضمانت به مثل عرفی که اصل در ضمان و برائت ذمه است، بیرون آمده باشد. به علاوه که پرداخت مثل اصطلاحی و مابه التفاوت هم محقق گشته و به نظر معروف که ضمان در مثلی به مثل و در قیمی به قیمت هم عمل شده، و ناگفته نماند اگر مسأله تناسب با افزایش شاخص قیمت ها و تغییر قدرت خرید برگردد، عرفاً به همان مقدار بدهکاری و مقدار مضمون و مورد ذمه، مطلب تمام است و الا باید راهی دیگر را کارشناسان و نمایندگان معظم پیدا نموده و تصویب فرمایند و آن چه به نظر این جانب به طور ساده می رسد، این که معیار و شاخص را مثل طلا قرار داده که مردم هم معتقدند اختلاف قیمت ها را با آن می توان معلوم نمود؛ یعنی اگر با صد تومان در ده سال قبل، ده مثقال طلا می توان خرید و مهریه صد تومان بوده و امروز زوجه، طلبکار مقدار پول و نقد رایجی است که بتوان آن مقدار طلا را خریداری نمود.^۱

از این متن فقهی به طور کامل آشکار می شود که پول های اعتباری به حسب قدرت خرید حقیقی، مثلی هستند.

دلیل هجدهم: صدق ادای دین با باز پرداخت قدرت خرید حقیقی پول

ادای دین امری عرفی است. در جو تورمی و هنگامی که ارزش پول کاهش می یابد، باید دید عرف چه چیزی را ادای دین می داند. اگر کاهش ارزش پول شدید باشد، به یقین عرف وقتی مدیون را بری الذمه می شمارد که ارزش حقیقی پول را ملاک قرار دهد و آن را به دائن بپردازد؛ در غیر این صورت، یعنی اگر مدیون ارزش اسمی را بپردازد عرف عام او را بری الذمه نمی داند. این امر در عرف دنیا در باره سپرده های بانکی و سایر پرداخت های پولی - مالی نیز مورد توجه است.^۲

آیه الله ناصر مکارم شیرازی می نویسد:

[اگر] تورم در زمان کوتاه و مقدار معمولی باشد، محاسبه نمی شود؛ چرا که همیشه تغییراتی در اجناس و قدرت خرید پول پیدا شده و می شود و سیره مسلمین و فقها بر عدم محاسبه تغییرات جزئی بوده است؛ ولی اگر تورم شدید [و] سقوط ارزش پول زیاد باشد تا آن حد که در عرف پرداختن آن مبلغ ادای دین محسوب نگردد، باید بر اساس وضع حاضر محاسبه کرد و در این مسأله، تفاوتی میان مهریه و سایر دیون نیست. مثلاً در یکی از استفتائات آمده بود که شخصی در سی سال قبل،

۱. پاسخ به نامه کمیسیون قضایی و حقوقی مجلس شورای اسلامی درباره تعیین مهریه، ثبت در دفتر استفتا به شماره ۱۵۷۲/الف، مورخ ۱۳۷۵/۷/۲۸ ش.

۲. ر.ک: ناصر مکارم شیرازی: *ربا و بانکداری اسلامی*، ص ۱۴۸، مسأله ۳۰، ص ۱۴۴، مسأله ۱۵؛ *مجله فقه اهل بیت*، سال سوم، ش ۹، ص ۴۰ و ۴۶؛ پاسخ

ناصر مکارم شیرازی به نامه شماره ۵/۵۶/۶۱۹/۵، مورخ ۱۳۷۵/۷/۱۸ کمیسیون امور قضایی و حقوقی مجلس شورای اسلامی ایران؛ همچنین پاسخ وی به

نامه شماره ۲۰۷۶-۱/پ، مورخ ۱۳۷۴/۱۲/۲۷ پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی؛ نیز مجموعه *استفتائات جدید*، ص ۱۶۱، مسأله ۵۸۳.

اجرت بنایی را پرداخته؛ در حالی که بنا، برای او ده روز کار کرده و اجرت بنا در آن زمان روزی ۱۸ تومان، یعنی ۱۸۰ ریال بوده. به یقین اگر کسی بخواهد اجرت بنا را به قیمت آن روز یعنی ۱۸ تومان برای هر روز پردازد، در هیچ عرفی ادای دین محسوب نمی شود. و همچنین در مورد اتلاف قیمیات بنابراین که قیمت سابق را پردازد، هیچ عرفی آن را جبران خسارت نمی شمارد؛ بنابراین، نه در دیون و نه در خسارات دیگر، پرداختن قیمت سابق در این گونه مقامات مصداق ادای دین یا جبران خسارات نیست و به همین دلیل باید به نرخ روز حساب کرد.

لازم به یادآوری است که این پدیده در واقع جزء مسائل مستحدثه محسوب می شود و از آثار پول های کاغذی و اعتباری است و اگر معاملات مانند سابق با طلا و نقره صورت می گرفت، با چنین پدیده ای روبه رو نبودیم، مگر در موارد بسیار نادر؛ نتیجه این که در مواردی که تغییرات قیمت ها در کوتاه مدت یا دراز مدت کم باشد، عرف آن را مصداق ادای دین می داند و پذیرا می شود؛ اما تفاوت های شدید و فاحش قابل قبول نیست و ادای دین محسوب نمی شود.^۱

وی همچنین در پاسخ به پرسش «آیا محاسبه نرخ تورم در دیون و مطالبات، ربا محسوب می شود؟» به نکات مفید دیگری اشاره دارد که بیان می شود:

مسئله تورم در عصر ما با این شدت و وسعت که زائیده پول های کاغذی است، هر گاه در عرف عام به رسمیت شناخته شود، در فرض مسئله، ربا نخواهد بود (همان طور که از بعضی کشورهای خارجی نقل می کنند که آن ها نسبت به سپرده های بانکی، هم نرخ تورم را محاسبه می کنند و هم سود را) در چنین شرایطی محاسبه نرخ تورم ربا نیست؛ ولی سود زاید بر آن ربا است؛ اما در محیط ما و مانند آن که در عرف عام، نرخ تورم در بین مردم محاسبه نمی شود، کلاً ربا محسوب می شود؛ زیرا اشخاصی که به یک دیگر وام می دهند، بعد از گذشتن چند ماه یا بیش تر، عین پول خود را مطالبه می کنند و تفاوت تورم محاسبه نمی شود و این که در محافل علمی تورم به حساب می آید، به تنهایی کافی نیست؛ زیرا مدار بر عرف عام است، ولی ما یک صورت را استثنا می کنیم و آن در جایی است که مثلاً بر اثر گذشتن سی سال، تفاوت بسیار زیادی حاصل شده باشد و لذا در مورد مهریه های قدیم زنان یا مطالباتی از این قبیل، احتیاط واجب می دانیم که باید به نرخ امروز حساب شود یا لاقلاً مصالحه کنند.^۲

نکات مهم این دو بیان عبارت است از:

یک. اگر تورم بین زمان تحقق دین و ادای آن به گونه ای باشد که ارزش پول به شدت کاهش یابد، جبران کاهش ارزش پول لازم است و اگر کم و خفیف باشد، لازم نیست.

دو. دلیل این مطلب داوری عرف عام درباره ادای دین است. در صورتی که کاهش ارزش پول زیاد باشد، عرف عام بازپرداخت مبلغ اسمی پول اعتباری را ادای دین نمی داند؛ اما اگر کاهش ارزش پول کم باشد، عرف عام آن را ادای دین می شمارد.

سه. ملاک تحقق ادای دین و فراغ ذمه مدیون، داوری عرف عام است.

چهارم. قضاوت عرف عام محیط های گوناگون ممکن است متفاوت باشد. معیار، داوری عرف عام همان محیط و جامعه است.

۱. پاسخ به نامه شماره ۵/۶۱۹/۵/د مورخ ۱۳۷۵/۷/۱۸ کمیسیون همو: امور قضایی و حقوقی مجلس شورای اسلامی ایران.

۲. ناصر مکارم شیرازی: مجموعه استفتانات جدید، ص ۱۶۱، مسأله ۵۸۳؛ ربا و بانکداری اسلامی، ص ۱۴۸، مسأله ۳۰.

این فقیه دلیل این نظریه را داوری عرف عام قرار داده است. برای وضوح بیش تر این نظریه، به ویژه دلیل آن، نکاتی به اختصار ذکر می شود؛ هر چند تفصیل آن در مقدمه تحقیق و بعضی موارد دیگر گذشت:

۱. اگر در تشخیص مفاهیم و مصادیق یا موضوع احکام شرعی یا خود احکام شرعی، رفتار و قضاوت عرف حجت باشد، عرف اهل نظر و دقت مقصود است، نه عرف اهل تسامح و تساهل و نه عرف متخصص. به طور مثال می خواهیم حکم جبران کاهش ارزش پول را با نظر داشت به واکنش عرف در مقابل آن صادر کنیم. در این جا سراغ عرفی که اصلاً از تورم و بی ارزش شدن پول سر در نمی آورد، نمی رویم، همچنین رفتار متخصصان اقتصادی که حتی ممکن است ۰/۰۰۱ نرخ تورم سالانه و کاهش ارزش پول را در تحلیل های اقتصادی خودشان مورد ملاحظه قرار دهند، ملاک نیست؛ بلکه عموم مردمی که دست کم می فهمند ارزش پول آن ها مرتب در حال نقص و کاستن است، نوع واکنش آن ها در مقابل کاهش ارزش پول در دیون و سایر روابط مالی از داوری آن ها حکایت دارد و آن، ملاک تعیین حکم برای فقیه قرار می گیرد.

۲. اگر رفتار و قضاوت عرف در تشخیص حکمی دخیل باشد، مقصود از آن، عرف «لوخُلّی و طَبَعَه» است؛ یعنی عرفی که در معرض آموزه هایی مثل «مؤمن باید در دینش احتیاط کند، چون که دین، برادر مؤمن است، یا هر کس مرتکب مشتبه شود، سرانجام در امور حرام غرق خواهد شد و ...» قرار نگرفته باشد. براساس همین مطلب است که صاحب این نظریه در دلیلش رفتار عرف عام مردم کشورهای خارجی را که مسلمان نیستند شاهد می گیرد؛ یعنی عرف عامی که در معرض چنین آموزه هایی قرار نگرفته است، در رفتارهای اقتصادی خود در دیون و روابط مالی باز پرداخت تا حد نرخ تورم را زیادی، سود و ربا نمی شمارد.

۳. نظر و داوری عرف عام و عقلای یک عصر و مکان، قابل تعمیم به تمام اعصار و مکان ها نیست؛ زیرا اموری ممکن است نزد عرف و عقلای برخی عصرها و مکان ها از اهمیت خاصی برخوردار باشد؛ ولی عرف عام سایر عصرها و مکان ها هیچ گونه اهمیتی به آن ندهند؛ بنابراین امر عرفی ممکن است در مقایسه با زمان ها و مکان های متفاوت، فرق داشته باشد.

با ملاحظه مطلب پیشین، در این استدلال بین واکنش عرف محیط های دیگر فرق گذاشته شده است. ممکن است در زمانی مردم در مقابل کاهش سالانه قدرت خرید پول به مقدار ده درصد از خود واکنش نشان ندهند و مبلغ اسمی پول خود را که بعد از یک سال دریافت می کنند، بدون نقص بدانند که در این صورت، جبران کاهش ارزش پول در این عرف، زیادی، ربا و حرام خواهد بود؛ اما اگر در طول زمان، همین عرف به هر علتی از تسامح های خود بکاهد و برای مثال پس از ده سال در روابط مالی خود در نرخ تورم پیشین (ده درصد سالانه) از خود واکنش نشان دهد و از رفتار آن ها کشف شود که جبران کاهش ده درصدی ارزش پول را زیادی به شمار نمی آورند؛ بلکه عدم جبران آن را نقص و عیب برای پول می شمارند، جبران ده درصد کاهش ارزش پول لازم و ربا نخواهد بود.

همین امر در یک زمان برای دو مکان نیز مطرح است. به طور مثال در محیط ما (با صرف نظر از آموزه های دینی و احتیاط به جهت شبهه ارتکاب ربا) عرف عام جامعه ما ممکن است در مقابل تورّم ده درصدی سالانه از خود واکنش نشان ندهد و بازپرداخت نقدی را در پایان سال، بدون نقص و مثل همان چیزی بداند که یک سال پیش دریافت کرده بود؛ لذا جبران کاهش ارزش پول، زیادی و ربا خواهد بود؛ اما در همین زمان ممکن است عرف کشور آلمان (با صرف نظر از این که ربا را مجاز می شمارد) در مقابل کاهش ارزش پول ده درصدی به شدت از خود واکنش نشان داده، دریافت اسمی آن را مثل همان پولی که یک سال پیش پرداخت کرده بود، نداند؛ بلکه نقص در مال و پول می شمارد. در چنین عرفی، جبران کاهش ارزش پول، زیادی و ربا شمرده نمی شود؛ بنابراین فقیه ممکن است در فرض پیشین (نرخ تورّم ده درصد در سال) در ایران، به عدم جواز جبران کاهش ارزش پول فتوا بدهد؛ اما سوار هواپیما شود و در همان روز، در کشور آلمان فرود آید و برای مسلمانان آن جا به وجوب جبران کاهش ارزش پول فتوا بدهد.

در پایان این برهان، یک پرسش باقی می ماند که پاسخ به آن لازم به نظر می آید. در نظر کسانی که پول های اعتباری را به لحاظ مبلغ و قدرت خرید اسمی، مثلی می دانند، ممکن است این پرسش مطرح شود که از طرفی به ضابطه مثلی در دیونی که دین مثلی بوده است و باید مثل آن پرداخت شود عمل شده؛ اما از ناحیه دیگر، می پذیریم که وقتی ارزش پول های اعتباری در دیون به شدت کاهش یابد (مانند مثال های پیشین) باز پرداخت مبلغ اسمی به نظر عرف ادای دین به شمار نمی رود، در این صورت بین ضابطه مثلی و داوری عرف عام در باز پرداخت دیون، ناسازگاری پیش می آید، کدام یک را باید مقدم داشت: ضابطه عرفی «المثلی یضمن بالمثل» یا داوری عرف عام که باز پرداخت مبلغ اسمی را ادای دین نمی شمارد؟

با نگاهی دوباره به ضابطه مثلی، پاسخ این پرسش روشن خواهد شد. در باره این ضابطه بیان شد:

۱. اصطلاح مثلی، اصطلاح عرفی است و معنای آن در آیه و روایتی بیان نشده است؛ لذا معنا و مقصود از آن ممکن است در هر زمان و مکان در مقایسه با زمان و مکان دیگر تفاوت داشته باشد؛ بنابراین در کشف ضابطه آن باید به ارتکازات و ادراکات ذهنی عرف عام آن جا مراجعه کرد.

شیخ انصاری (رحمه الله) می نویسد:

برای لفظ مثلی معنایی که حقیقت شرعی یا مشرعه باشد، وجود ندارد و معنای لغوی آن هم مقصود نیست ... و حتی در نصوص و روایات شرعی نیز حکمی مربوط به این عنوان بیان نشده است تا مورد بحث قرار گیرد.^۱

۲. از نصوص شرعی و کتاب های فقهی فقیهان در باب قرض، غصب و سایر ابواب مربوط به دیون برمی آید که دین باید به طور کامل ادا شود تا مدیون، بری الذمه گردد. فقیهان ضابطه مثلی وقیمی را برای تحقق امر پیشین، از نصوص شرعی برگرفته اند؛ یعنی این ضابطه، ضابطه ای جعلی و قراردادی از طرف فقیهان، و اصل،

۱. انصاری، مکاسب، ص ۱۰۶.

ادای کامل دَین جهت بَرائت ذمّه مدیون است؛ به همین سبب برخی از فقیهان بر خلاف مشهور نظر داده و گفته اند: برای تحقّق اصل پیشین حتّی در قیمی ها هم باید مثل داده شود؛ چرا که مثلی به حقیقت دَین نزدیک تر است.^۱

۳. از گفته های پیشین این نتیجه حاصل می شود که هر گاه به ظاهر، بین ضابطه مثلی و ادای کامل حق، ناسازگاری پدید بیاید، اصل، عدم ادای کامل حق است و باید به مقداری پرداخت تا حق دائن به طور کامل ادا شود.

شایان توجه است که هرگاه چنین ناسازگاری بین دو ضابطه عرفی: «در بازپرداخت دَین مثلی باید مثل پرداخت شود» و «دین باید به نحو کامل ادا گردد» پدید آید؛ در حالی که اوّلی، جعلی و برگرفته از دومی باشد، در این گونه موارد، به طور جدّی این تردید پیش می آید که ممکن است در تطبیق ضابطه مثلی در ناسازگاری، درست عمل نشده باشد و در باره پول اگر این ناسازگاری پیش بیاید، تردید جدّی در نظر کسانی که پول های اعتباری را به لحاظ مبلغ و قدرت خرید اسمی مثلی می دانند، پدید می آید و شاید خود همین ناسازگاری دلیل بر ضعف چنین نظریّه ای باشد.

به یقین اگر ضابطه مثلی و قیمی را فقیهان از نصوص و روایات اصطیاد نمی کردند و ما به طور مستقیم و بدون واسطه ضابطه مثلی و قیمی برای تعیین حکم جبران کاهش ارزش پول هنگامی که ارزش آن به شدت تنزل یابد، به سراغ روایات و نصوص می رفتیم، نتیجه ای جز چیزی که به آن رسیدیم، حاصل نمی شد و از روایات و نصوص شرعی نمی توان استنباط کرد که وقتی ارزش حقیقی پول حتّی هزاران برابر ارزش اسمی کاهش یابد، بازپرداخت مبلغ اسمی از نظر عرف و عقلا ادای کامل دَین و حق به شمار می رود؛ اما با پرداخت قدرت خرید حقیقی پول، به یقین از نظر عرف عام و عقلا ادای دین کامل شده و هیچ گونه مازاد حقیقی تحقّق نیافته تا گفته شود: زیادی و ربا واقع شده است.

دلیل نوزدهم: لزوم رعایت قاعده عدل و قسط

لزوم رعایت قاعده عدل و قسط و عدم ظلم در حقّ دیگران از اموری است که عرف، عقل، اجماع، آیات و روایات بر آن تأکید و تصریح دارند و از امور ضرور و بدیهی دین اسلام است. در هر مورد از امور زندگی از جمله در باب دیون و معامله ها این قاعده باید مراعات شود. رعایت این قاعده، هنگامی که ارزش پول به شدت کاهش می یابد، در صورتی امکان دارد که ملاک در بازپرداخت، قدرت خرید حقیقی پول باشد؛ و گرنه از قلمرو عمل به عدل و انصاف خارج شده و دچار ستم آشکار می شویم.^۲

۱. محمدحسن نجفی: *جواهر الکلام*، ج ۲۵، ص ۲۰.

۲. *مجله فقه اهل بیت*، سال اوّل، ش ۲، ص ۷۸؛ *مجله رهنمون*، ش ۶، ص ۹۳؛ *مجموعه سخنرانی ها و مقالات هفتمین سمینار بانکداری اسلامی*، ص ۲۸۵؛ علی مشکینی: *پاسخ به پرسش پیشین مجلس شورای اسلامی*، مورخ ۱۳۷۵/۷/۲۲؛ مندر *حجف: ربط الحقوق و الالتزامات الاجله بتغیر الاسعار*، ص ۱۹، ۷۵، ۷۶، ۸۰، ۱۸۴، ۱۸۷ و ۱۸۸؛ میثم موسایی: *تبیین مفهوم و موضوع ربا از دیدگاه فقهی*، ص ۱۱۲ - ۱۲۴؛ *مجله فقه (کاوشی نو در فقه)*، شماره ۱۱ و ۱۲، ۱۳۷۶ ش، ص ۱۰۵.

آیه الله مشکینی در همین زمینه می نویسد:

در رابطه با مطلب مورد سؤال، به نظر این جانب در مهریه های قدیمی و بلکه در تمام دیون پولی غیر نقدین [= درهم و دینار] که پرداخته نشده و در بازار روز به حکم زوال مالیت است، باید راه عادلانه برای تأمین حقوق پیدا شود. مهریه همسر مؤمنی قبل از چهل سال چهارصد تومان بود و آن وقت قیمت یک باغ بود و فعلا در حدود ۱۶ عدد تخم مرغ طبیعی است به نظر می رسد. باید وجه رایج آن زمان را با طلا تحدید کنند و امروز طلا یا قیمت امروز طلا را بدهند. و اولی آن که به قیمت کار کارگر حساب کنند که مثلا چهارصد تومان آن روز قیمت کار چند روز کارگر بود و قیمت آن به مقدار کار أخذ شود ...^۱

مجله **فقه اهل بیت** جمله صریح و کوتاهی را از مدعیان این نظریه نقل و بررسی می کند:

بهره جستن از «قاعده عدل و انصاف» برای اثبات حق شخص زیان دیده [= مضمون له] و این که بی بهره ساختن او از توان خرید پیشین پول، بر خلاف عدل و انصاف است.^۲

«قاعده عدل و قسط» از امور بدیهی دین اسلام است؛ اما در ابتدا اشاره ای مختصر به ادله کبرای مسأله (لزوم رعایت عدل و قسط در همه امور زندگی) خواهیم داشت؛ آن گاه به صغرای مسأله (رعایت این قاعده در بحث جبران کاهش ارزش پول) می پردازیم.

۱. آیات قرآن

آیات قرآن در این زمینه فراوان است که به ذکر چند نمونه آن بسنده می شود:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ.^۳

ای کسانی که ایمان آورده اید! کاملا قیام به عدالت کنید.

وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ.^۴

و هنگامی که میان مردم داوری می کنید، به عدالت داوری کنید.

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى.^۵

خداوند به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان فرمان می دهد.

إِنَّ حِكْمَتَ فَا حَكْمَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ.^۶

اگر میان آن ها داوری کنی، به عدالت داوری کن؛ که خدا عادلان را دوست دارد.

۲. روایات

علی (علیه السلام) می فرماید:

ان العدل ميزان الله سبحانه الذي وضعه في الخلق و نصبه لاقامة الحق فلا تخالفه في ميزانه و لا تعارضه في سلطانه.^۱

۱. علی مشکینی، پاسخ به پرسش پیشین کمیسیون امور قضایی و حقوقی مجلس شورای اسلامی ایران، مورخ ۱۳۷۵/۷/۲۲.

۲. مجله **فقه اهل بیت**، سال اول، ش ۲، ۱۳۷۴ ش، ص ۷۸.

۳. نساء (۴): ۱۳۵.

۴. همان، آیه ۵۸.

۵. نحل (۱۶): ۹۰.

۶. مائده (۲): ۴۲.

عدالت ترازوی خدای سبحان است؛ ترازویی که خداوند آن را در میان مردم قرار داد و آن را برای برپا داشتن حق، نصب کرده؛ بنابراین با خدا در ترازوی او مخالفت مکن و با او در سلطنت به معارضة بر مخیز.

امام صادق (علیه السلام):

انّ الناس يستغنون اذا عدل بينهم.^۲

اگر بین مردم به عدالت رفتار شود، بی نیاز می شوند.

امام کاظم (علیه السلام) فرموده است:

ان الله لم يترك شيئاً من صنوف الاموال قد قسمه و اعطى كل ذي حق حقه الخاصه و العامه و الفقراء و المساكين و كل

صنف من صنوف الناس ... لو عدل في الناس لاستغنوا.^۳

خداوند، هیچ نوعی از اموال را به حال خود رها نکرد، مگر آن که آن را تقسیم و حق هر ذی حقی را ادا کرد و خواص و عوام و فقیران و مسکینان و تمام اصناف مردم را مورد توجه قرار داد. ... اگر بین مردم به عدالت رفتار شود [و هر کسی به حق خود برسد] همه مردم بی نیاز می شوند.

۳. اجماع

عدالت در این جا از دیدگاه حقوقی مطرح است و فی الجمله در پذیرش چنین عدالتی بین عالمان اسلام، هیچ گونه اختلافی وجود ندارد.

۴. عقل

یکی از مصادیق روشنِ حُسنِ عقلی، عدالت و قسط، و قبحِ عقلی، ظلم است. عدالت به طور ذاتی نیکو و پسندیده است و عقل به حسن آن حکم می کند؛ در نتیجه شرع نیز آن را در همه موارد لازم و واجب می شمارد؛ اما ظلم به طور ذاتی ناپسند است و عقل به قبح آن حکم می کند؛ در نتیجه شرع نیز در همه موارد آن را حرام و غیر مجاز می شمارد؛ بنابراین «قاعده عدالت و قسط» و لزوم رعایت آن در جمیع رفتارهای اقتصادی و مالی، امری مسلم است. در هر موردی از مبادله ها و معامله های اسلامی که از طرفی امکان تحقق عدالت و قسط، و از طرف دیگر ظلم وجود داشته باشد، به طور قطع از نظر اسلام رعایت عدالت و قسط امری لازم و واجب است. در تمام معامله های اسلامی که بین (دست کم) دو طرف واقع می شود، امکان تحقق عدالت و ظلم وجود دارد و لزوم عمل طبق قاعده عدالت و قسط امری مسلم است. در حکم مسأله جبران کاهش ارزش پول، هنگامی که ارزش آن به شدت کاهش یابد (مانند مثال های پیشگفته) امکان تحقق عدالت و عدم آن به طور کامل وجود دارد. در معامله های طرفینی، بر اساس قاعده عدالت، لازم و واجب است که هر یک از دو طرف، حق طرف مقابل را به طور کامل ادا کند؛ وگرنه به عدل و قسط عمل نشده است؛

۱. محمد تمیمی آمدی: غررالحکم و دررالکلم، ج ۲، ص ۹۰۸، ش ۳۴۶۴.

۲. کلینی، فروع کافی، ج ۲، ص ۵۶۸.

۳. همان، ج ۱، ص ۵۴۲.

۴. جهت آشنایی بیش تر، ر.ک: محمدرضا مظفر: اصول الفقه، ج ۱، ص ۱۹۵ - ۲۲۰.

بنابراین موضع شرع آن است که در دیون و روابط مالی جهت رعایت قاعده عدالت و قسط، ادای دین از طرف مدیون باید به طور کامل انجام پذیرد. وقتی ارزش پول بسیار کاهش یابد، به یقین بازپرداخت مبلغ و قدرت خرید اسمی به داوری عرف، ادای کامل حق به شمار نمی رود؛ بنابراین طبق قاعده عدل و انصاف عمل نشده است؛ ولی اگر قدرت خرید حقیقی پول بازپرداخت شود، به حتم قضاوت عرف و عقلا بر ادای کامل حق خواهد بود؛ در نتیجه، قاعده عدالت و قسط رعایت شده است.

فقیهان ما ضابطه مثلی و قیمی در باب دیون و ضمانت ها را به جهت عمل به قاعده عدالت، جعل و اعتبار کرده اند؛ یعنی بازپرداخت مثل در مثلی و قیمت در قیمی، ضابطه مند کردن قاعده عدالت و قسط در دیون و روابط مالی است؛ چرا که اصل قاعده عدالت و قسط به ادله اربعه از ناحیه شرع جعل شده است؛ اما جهت تطبیق آن در موارد متعدّد، ضابطه مثلی و قیمی را جعل و اعتبار کرده اند. اگر در مواردی در بازپرداخت دیون تردید شود که به مقتضای قاعده عدالت عمل شده، داور، عرف عام است و داوری عرف عام نیز به حسب زمان ها و مکان ها و کیفیت ها ممکن است متفاوت باشد؛ همان گونه که به لحاظ داوری عرف، دو عنوان مثلی و قیمی ممکن است بر اساس موارد پیشین تفاوت داشته باشد. پیش از این گذشت که به لحاظ ادراک ها و ارتکازهای عرفی، پول های اعتباری به حسب قدرت خرید حقیقی، مثلی هستند؛ بنابراین جهت رعایت قاعده عدالت باید قدرت خرید حقیقی پول پرداخت شود.

با این بیان مشخص می شود که بازپرداخت قدرت خرید حقیقی پول هنگامی که ارزش پول به شدت کاهش یابد، زیادی و ربا نخواهد بود.

در فرض کاهش شدید ارزش پول های اعتباری، به یقین طبق داوری عرف عام و عقلا، بازپرداخت مبلغ اسمی عادلانه نیست؛ در این صورت، بنا بر نظریه «پول های اعتباری به دید عرفی به حسب مبلغ اسمی، مثلی هستند»، بین این داوری عرف و نظریه پیشین ناسازگاری پیش می آید؛ در حالی که قاعده مثلی و قیمی برای ضابطه مند کردن قاعده عدالت و قسط جعل و اعتبار شده است. این ناسازگاری خود دلیل بر آن است که در شناسایی ماهیت پول و تشخیص ویژگی های مثلی اشتباهی رخ داده است و نباید پول های اعتباری را به حسب مبلغ اسمی، مثلی بدانیم.

ممکن است اشکال شود که خواستگاه این قاعده، اثبات حق نیست؛ بلکه تطبیق بر مصداق است؛ یعنی اگر حقی در موردی اثبات شد، ادای آن باید عادلانه باشد. آیا دائن بیش از مبلغ اسمی حق دارد یا نه؟ اگر به قاعده عدل و قسط تمسک کنیم، تکلیفی را اثبات کرده ایم و این امر دَوْر و مصادره به مطلوب است؛ بنابراین به این قاعده نمی توان تمسک جست.^۱

گویا این اشکال درست است و از این قاعده نمی توان حق را به مبلغ بیش از مقدار اسمی اثبات کرد؛ اما نکته قابل ملاحظه این است که اگر حق دائن به بیش از مبلغ اسمی معلوم باشد، آیا نمی توان به این قاعده

۱. سید محمود هاشمی در مجله فقه اهل بیت، شماره ۲، ص ۷۸ به این اشکال اشاره کرده است.

تمسک کرد؟ در این جا با استفاده از دلیل پیشین می توان اظهار داشت که ادای دین، امری عرفی است و هنگامی که ارزش پول به شدت کاهش یابد، عرف پرداخت مبلغ اسمی را ادای کامل دین نمی شمارد یا طبق دلیل مثلی، باز پرداخت مبلغ اسمی ادای دین به شمار نمی رود؛ یعنی حق دائن بیش از مبلغ اسمی است و مدیون بیش از مبلغ اسمی را ضامن است؛ بنابراین در اثبات ضمان بیش از مبلغ اسمی از قاعده عدل و قسط استفاده نکرده ایم؛ اما این که مدیون چه مبلغی بیش از ارزش اسمی را باید پردازد می توان از قاعده عدل و قسط بهره جست؛ بنابراین، هر چند برای اثبات دین به بیش از مبلغ اسمی نمی توان از این قاعده استفاده کرد، چرا که با دُور مواجه خواهیم شد، برای تعیین مقدار بیش از مبلغ اسمی، تمسک به این قاعده، بدون اشکال به نظر می آید؛ البته گویا اغلب کسانی که به این قاعده، در باره جبران کاهش ارزش پول تمسک جسته اند، برای اثبات حق به بیش از مبلغ اسمی بوده که این نوع استفاده از این قاعده با اشکال دور مواجه است.

دلیل بیستم: ادله نقلی

با نظر به تفاوت های اساسی بین پول های اعتباری امروزی با درهم و دیناری که در عصر تشریح دین اسلام در جریان بود و نیز با توجه به تفاوت میزان شدید کاهش ارزش پول در عصر پول های اعتباری با کاهش اندک ارزش درهم و دینار صدر اسلام و برخی تفاوت های دیگر، مشکل است که از احکام صادر شده برای تغییرات قیمت درهم و دینار، حکم جبران کاهش ارزش پول اعتباری را استفاده کرد؛ هر چند از ظاهر گفتار بعضی فقیهان محقق بر می آید که درصدد استنباط حکم جبران کاهش ارزش پول اعتباری برآمده اند که به بررسی آن ها می پردازیم.^۱

روایت یونس

قال: کتبت الی الرضا(علیه السلام) ان لی علی رجل ثلاثة آلاف درهم، و کانت تلک الدرهم تنفق بین الناس تلک الایام، و لیست تنفق الیوم، فلی علیه تلک الدرهم باعیانها، او ما ینفق الیوم بین الناس؟
قال: فکتب الی: لک ان تأخذ منه ما ینفق بین الناس کما اعطیته ما ینفق بین الناس.^۲
یونس می گوید: به امام رضا(علیه السلام) نوشتم: از شخصی سه هزار درهم طلب دارم، و آن درهم ها در آن زمان بین مردم در جریان بود؛ اما امروز در جریان نیست. آیا همان درهم ها را طلبکارم یا درهم هایی که امروز در جریان است؟
حضرت برایم نوشت: تو حق داری درهم هایی را که امروز میان مردم در جریان داد و ستد است، باز پس گیری؛ همان گونه که درهم های در گردش را به او داده بودی.

سند این روایت، معتبر است، و از متن آن برای مدعا چنین استدلال شده است:

این روایت بر عهده آمدن صفات انتزاعی و غیر حقیقی مال را می رساند؛ چرا که دلالت بر ضمان ویژگی پول بودن درهم و در گردش بودن و داد و ستدش می کند. این که اگر درهم های داده شده از گردش افتادند، بر بدهکار است که درهم های در گردش را پردازد؛ زیرا او نیز نخستین بار، پول های در گردش [را] به او داده بود؛ بدین سان صفت در گردش بودن و

۱. سید محمود هاشمی، مجله فقه اهل بیت، سال اول، ش ۲، ص ۸۵-۹۱.

۲. کلینی: فروع کافی، ج ۵، کتاب المعیشت، باب الصروف (باب آخر)، ص ۲۵۲، ح ۱؛ حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۱۸، کتاب التجاره، باب ۲۰، ح ۱؛ طوسی: تهذیب الاحکام، کتاب التجارات، باب ۷ (باب بیع الثمار)، ص ۱۳۹، ح ۱۱۱.

پول بودن به عهده می آید؛ در حالی که یک صفت نسبی و نه حقیقی. نیز این پدیده به طور معمول، کاهش بهای درهم های پیشین را نسبت به درهم های در گردش به دنبال دارد و روایت چنین می رساند که بهای بیش تر هنگام در گردش بودن درهم داده شده، به عهده ضامن می آید.^۱

ظاهر این روایت هیچ گونه دلالتی بر مدعا ندارد؛ زیرا مدعا آن است که طبق روایت، کاهش ارزش پول درهم باید جبران شود و از این روایت هیچ گونه فهمیده نمی شود که ارزش درهم های پیشین در مقایسه با درهم های در جریان کم تر بود تا در پی بر عهده آمدن ویژگی پول و در جریان بودن کاهش ارزش آن بر عهده بیاید. غایت مستفاد از این روایت آن است که صفت پول و در گردش بودن به ضمان در می آید و چنین چیزی هرگز بر عهده آمدن کاهش ارزش پول را در پی ندارد.^۲

در فصل های پیشین بیان شد که درهم و دینار در عصر تشریح به نحو وزنی در معامله ها به کار گرفته می شد؛ گرچه سلاطین با به چنگ آوردن حکومت، سکه های جدیدی با نقش های نو ضرب می کردند؛ بلکه در نواحی گوناگون سلطنت یک سلطان، سکه های گوناگون با شکل و وزن های متفاوت ضرب می شد؛ اما مردم در معامله های خود فقط به وزن نقره و طلای موجود در سکه های درهم و دینار توجه می کردند و معامله را بر اساس آن ها انجام می دادند و وزن سکه های درهم به لحاظ تغییر در وزن و عیار آن و به سبب گونه های مختلف آن، ثبات نداشته، مرتب در تغییر بود و بین ۰/۴۹۶ گرم تا ۳/۹۶۷ گرم نوسان داشت و میزان ارزش این سکه ها بر اساس وزن آن ها تعیین می شد، نه بر اساس مسکوک یا پول یا در جریان بودن؛ بنابراین، ارزش این سکه ها تابع وزن آن ها بود؛ پس اگر پول یا در جریان بودن در این روایت، بر عهده می آمد، هیچ گونه ارتباط و تابعیت بین ارزش درهم ها و پول یا در جریان بودن در معامله ها بین مردم لحاظ نمی شد؛ هر چند از سیاق پرسش بر می آید که گویا در نظر سؤال کننده، بین درهم های پیشین و درهم های فعلی از جهت پول و در جریان معامله ها بودن تفاوت وجود دارد؛ لذا امام (علیه السلام) همین جهت تفاوت را ملاحظه فرموده و پاسخ داده است که تو حق داری هنگام ادای دین، این جهت را نیز ملاحظه کنی و این امر ربطی به ارزش و وزن آن درهم ها ندارد.

بین این روایت و دو روایت معتبر دیگر همین باب، تعارضی پیش می آید؛ چرا که در آن دو روایت، سلطان سکه های اولیه را از جریان معامله ها ساقط و سکه های جدیدی را ضرب می کند و به جریان می اندازد. امام (علیه السلام) می فرماید: طلبکار باید سکه های اولیه را مطالبه کند. این دو روایت عبارتند از:

روایت دیگر یونس

قال: کتبت الی ابی الحسن الرضا (علیه السلام): أنة کان لی علی رجل عشرة دراهم و أن السلطان اسقط تلك الدراهم و جاءت دراهم اعلی من تلك الدراهم الاولی و لها اليوم وضیعة، فأی شیء لی علیه، الاولی التي أسقطها السلطان او الدراهم التي أجازها السلطان؟

۱. مجله فقه اهل بیت، سال اول، ش ۲، ص ۸۷

۲. این رد استدلال برداشتی از گفتار سید محمود هاشمی از مجله فقه اهل بیت، سال اول، شماره ۲، ص ۸۸ است.

فکتب (علیه السلام): لک الدراهم الاولی.^۱

یونس می گوید: به امام رضا (علیه السلام) نوشتم: از مردی ده درهم طلب داشتم و سلطان آن درهم را از اعتبار ساقط کرد و درهم های بهتر از آن ها به گردش در آورد که امروز دارای ارزش کم تری است. اکنون من درهم های نخست را از او طلب دارم یا درهم هایی که سلطان آن را در جریان انداخت؟ امام (علیه السلام) برایم نوشت: درهم نخست را طلب داری.

روایت صفوان

قال: سأله معاوية بن سعيد عن رجل استقرض دراهم عن رجل و سقطت تلك الدراهم أو تغيرت و لا يباع بشئ، أ لصاحب الدراهم، الدراهم الاولی او الجائزة التي تجوز بين الناس؟ فقال: لصاحب الدراهم، الدراهم الاولی.^۲

صفوان گفت: معاویه بن سعید از او پرسید: مردی درهم هایی را از کسی قرض کرد؛ سپس آن درهم ها از اعتبار ساقط گشته یا دگرگون شده و اکنون چیزی با آن معامله نمی شود. آیا حق صاحب آن درهم ها [= قرض دهنده] همان درهم های نخستین است یا درهم هایی که بین مردم جریان دارد؟ امام (علیه السلام) فرمود: حق صاحب آن درهم ها، همان درهم های نخستین است.

این تعارض بین روایت اول و دو روایت بعدی آشکار است و با توضیحی که درباره چگونگی معامله درهم در عصر تشریح گذشت، این تعارض برطرف شده و روایت نخست با دو روایت دیگر قابل جمع می شود. چنان که از گفتار شیخ طوسی در **استبصار** و شیخ صدوق بر می آید، آن ها نیز به این نوع جمع بین روایت اول و دو روایت دیگر اشاره کرده اند.^۳

در روایت اول، هیچ گونه اشاره ای به تغییر وزن یا تغییر در ارزش نشده است. گویا تغییر وزن یا ارزش اتفاق نیفتاده بود و در نظر پرسشگر، فقط پول و در جریان بودن اهمیت داشت؛ لذا امام (علیه السلام) فرمود: تو حق داری درهم های در جریان معامله ها را طلب کنی؛ اما در دو روایت دیگر، وزن و در نتیجه ارزش تغییر کرده، امام جهت رعایت ضابطه مثلی، فرمود: تو درهم های نخستین را طلب داری؛ بنابراین هم در روایت اول و هم در دو روایت دیگر، ضابطه مثلی رعایت شده است؛ چرا که درهم ها به لحاظ وزن در نظر عرف مثلی به شمار می رفتند. با این بیان، بین روایت نخستین و دو روایت دیگر، جمع عرفی حاصل، و تعارض بر طرف می شود؛ بنابراین، از ادله نقلی نمی توان حکم عدم جواز کاهش ارزش درهم و دینار و پول های اعتباری امروزی را اثبات کرد؛ هر چند اگر این حکم برای درهم و دینار اثبات شود، جریان آن برای پول های اعتباری امروزی با مشکل قیاس مواجه خواهد بود.

۱. حرّ عاملی: وسائل الشیعه، ج ۱۸، باب ۲۰ از ابواب صرف، ص ۲۰۶، ح ۲.

۲. همان، ص ۲۰۷، ح ۴.

۳. به نقل از سید محمود هاشمی، مجله فقه اهل بیت، سال اول، ش ۲، ص ۸۸ - ۹۰.

[REDACTED]

نظریه مقبول در حالات گوناگون

نظر ما با تبیینی که از دلیل هفدهم، هیجدهم و نوزدهم داشتیم، فی الجمله آشکار شده؛ اما لازم است فرضیه های بحث، دقیق تر بررسی شود. در مقدمه تحقیق بیان شد که این بحث در بر دارنده سه فرضیه در سه حالت است:

حالت نخست: تورم و کاهش شدید ارزش پول

تورم و کاهش ارزش پول به نحوی شدید باشد که واکنش عرف و عقلا در مقابل آن، در دیون و ضمانات، قرض و سایر داد و ستدهای مالی مدت دار به طور کامل محسوس و آشکار شود؛ البته کاهش ارزش پول ممکن است در طول یک سال کم باشد؛ ولی در طول به طور مثال ۳۰ سال، ارزش پول به مقدار قابل توجهی کاهش یابد. تحقیق حاضر تورم شدید سالانه و نیز تورم خفیف سالانه را که در مدت ۳۰ سال ارزش پول کاهش شدید داشته باشد، در بر دارد.

وجوب جبران کاهش ارزش پول

جبران کاهش ارزش پول جایز، بلکه لازم و واجب است و از مصادیق ربا به شمار نمی رود. این فرضیه از راه های ذیل بررسی می شود.

۱. مثلی بودن پول اعتباری به حسب قدرت خرید حقیقی^۱

پول های اعتباری به حسب ارزش مبادله ای حقیقی (قدرت خرید حقیقی) مثلی هستند.

از این مطلب در فصل های پیشین به طور گسترده بحث شده؛ ولی لازم است به چکیده آن اشاره شود.

۱-۱. مثلی بودن پول براساس نگاه تاریخی به آن

۱. بررسی تفصیلی این بیان، در دلیل هفدهم گذشت.

پیش از این که پول وارد مبادله ها شود هر یک از کالاها و خدمات بر اساس کار و میزان مطلوبیتی که برای افراد داشت، نزد آنان از ارزش های مبادله ای گوناگونی برخوردار بود. ناهمگونی و ناهمسانی ارزش های مختلف انواع کالاها و خدمات، یکی از مشکلات عمده و اساسی هنگام معامله ها بود؛ بنابراین به چیزی نیاز بود که در همسان سازی انواع ارزش های اقتصادی ناهمگون و ناهمسان به آن ها کمک کند. شیء سومی وارد مبادله ها شد تا مقیاس و معیار ارزش های اقتصادی انواع تولیدات قرار گیرد. این در صورتی امکان داشت که واحدهای گوناگون پول، از دید عرف، مثل هم باشند؛ وگرنه معیار سنجش متفاوت می شد و امکان مقایسه ارزش مبادله ای کالاها با ارزش مبادله ای پول از بین می رفت.

در مرحله ای که اسکناس وارد مبادله ها شد، ارزش مبادله ای عام در کاغذ پاره های رنگی تبلور یافت تا در مبادله ها از آن استفاده شود. مالیت اسکناس چیزی جز همان ارزش مبادله ای نبود؛ یعنی نزد عرف، مطلوبیت این اشیا صرفاً به سبب همان ارزش مبادله ای بود و اگر آن ارزش مبادله ای منتفی شود، هیچ گونه مطلوبیتی برای کسی از این جهت نخواهد داشت.

هزار ریال، ارزش مبادله ای عامی است که ممکن است در یک کاغذ پاره رنگی خاصی با رقم ۱۰۰۰ ریال ظاهر شود یا این که در دو قطعه کاغذ پاره دیگر با رقم های ۵۰۰ ریالی خود را نشان دهد؛ بنابراین، تمام قطعات ۱۰۰۰ ریالی به حسب مقدار ارزش مبادله ای که دارند، مثل هم شمرده می شوند. حتی هر ۱۰۰۰ ریالی با دو قطعه اسکناس ۵۰۰ ریالی از جهت ارزش مبادله ایی که دارند، مثل هم به شمار می روند. نتیجه این دلیل آن است که پول های اعتباری، به حسب ارزش مبادله ای و قدرت خرید، مثلی هستند. در تأیید این نتیجه، گفتار آیه الله سید محمود هاشمی از **مجله فقه اهل بیت** نقل می شود:

پول اعتباری، از آن روی که به خودی خود، دارای ارزش مصرفی نبوده و تنها در دادوستد به کار می رود، ویژگی ارزش مبادله ای و توان خرید آن در نگاه عرف و عقلا، همچون صفتی حقیقی به شمار می آید و بدین سان، همانند دیگر صفات مثل، خود، به عهده می آید ...؛ بنابراین هم ویژگی جنس و هم قیمت و توان خرید، از آن روی که همگی از ویژگی های مثل می باشند، به عهده می آیند؛ برای همین است که باز پرداخت پولی از جنس دیگر نیز نادرست است ... مثلی بودن پول، هم بر جنس آن و هم بر ارزش و توان خریدش استوار است؛ از این روی باز پرداخت چیزی که همنام آن باشد، باز پرداخت جایگزین همسان به شمار نمی آید و همسانش تنها آن چیزی است که با بها و ارزش و مالیت گذشته اش از همان جنس، برابر باشد.^۱

۲-۱. مثلی بودن پول بر اساس تعریف مثلی

در تعریف مال مثلی، به این نتیجه رسیدیم که مال مثلی، به اعتبار ویژگی هایی مثلی هستند که میزان رغبت، مالیت و ارزش مبادله ای آن، از آن صفات نشأت گرفته باشد و میزان آن رغبت و ارزش در افراد مثلی، متفاوت نباشد؛ وگرنه مثلی به شمار نمی رود.

صفاتی که منشأ رغبت و مالیت هستند، اعم از نسبی و ذاتی بوده، هیچ گونه تفاوتی بین آن ها نیست.

۱. *مجله فقه اهل بیت*، سال اول، ش ۲، ص ۶۶ و ۶۷. عبارت های دلیل، اندکی جا به جا نوشته شده است.

براساس تعریف پیشین، اسکناس به اعتبار ارزش مبادله ای، مثلی است؛ چه ارزش مبادله ای آن را صفت نسبی بدانیم یا صفت ذاتی.

با توجه به تحلیلی که در بحث مثلی گذشت، صفت نسبی و ذاتی در باره اموال مثلی در قضاوت عرف و عقلا جایی ندارد؛ اما اگر مماشات را در این امر بپذیریم، خواهیم گفت که در اسکناس، ارزش مبادله ای و قدرت خرید، صفت ذاتی است؛ زیرا اگر ارزش مبادله ای از اسکناس الغا شود، تبدیل به کاغذ پاره رنگی خواهد شد که برای هیچ کاری از آن استفاده نمی شود و هیچ گونه ارزشی نخواهد داشت، و عنوان پول به آن اطلاق نمی شود. با این تحلیل، روشن می شود که نه تنها تمام پول های ۱۰۰۰ تومانی مثل هم هستند، بلکه هر نوع پول ۱۰۰۰ تومانی دقیقاً با ده عدد پول ۱۰۰ تومانی نیز مثل هم به شمار می روند.

تا این جا اثبات شد که پول های اعتباری به حسب ارزش مبادله ای یا قدرت خرید مثلی هستند؛ اما این پرسش مهم همچنان باقی است که آیا به حسب ارزش مبادله ای اسمی، مثلی هستند یا به حسب ارزش مبادله ای حقیقی؟

تفاوت این دو فرض در آن است که اگر به حسب ارزش مبادله ای اسمی (قدرت خرید اسمی) مثلی باشند، نتیجه آن، عدم جواز جبران کاهش ارزش پول خواهد شد؛ و گرنه، مازاد بر ارزش مبادله ای اسمی ربا و حرام خواهد بود؛ اما اگر به حسب ارزش مبادله ای حقیقی، مثلی باشند، مازاد بر ارزش اسمی تا حد جبران کاهش مقدار ارزش حقیقی، مازاد و ربا نخواهد بود؛ بلکه ادای مثل پولی است که دریافت شده بود؛ بنابراین پرداختن به پاسخ پرسش پیشین امر مهمی است.

با توجه به مطالب پیشین درباره ماهیت پول اعتباری باید گفت که پول اعتباری به لحاظ قدرت خرید حقیقی، مثلی اند نه قدرت خرید اسمی، زیرا اولاً گفتیم که در پول اعتباری، ماهیت و ذات پول را قدرت خرید تشکیل می دهد. ثانیاً همه مخالفان و موافقان جبران کاهش ارزش پول معترفند که در جو تورمی، قدرت خرید حقیقی پول کاهش یافته، در قدرت خرید حقیقی پول، نقص ایجاد می شود؛ یعنی اگر قدرت خرید حقیقی ۱۰۰۰ تومانی در جو تورمی در طول (به طور مثال) ده سال به یک دهم تنزل یابد، در پایان سال دهم، عرف جامعه، ۱۰۰۰ تومانی را همان ۱۰۰۰ تومانی ده سال پیش نمی داند؛ چرا که در ذات و ماهیت آن، نقص وارد شده است. برای تصدیق این بیان کافی است ماهیت پول اعتباری، درست تصور شود. اگر عرف مردم، پول اعتباری را به حسب قدرت خرید اسمی، مثلی می شمردند، کاهش قدرت خرید و نقص در ارزش معنا نداشت؛ چون به لحاظ قدرت خرید اسمی، هیچ گونه کاهش و نقصی صورت نگرفته، و کاهش و نقص در ماهیت و صفت ذاتی صورت پذیرفته است که به حسب آن، مثلی است و منشأ تغییرات رغبت ها و مطلوبیت ها و در نتیجه، تغییرات در ارزش مبادله ای و قدرت خرید حقیقی صورت گرفته است. سخن شهید سید محمدباقر صدر (رحمه الله) مؤید روشنی بر این نتیجه است:

ودیعه گذار از سپرده خود در بانک به طرق زیر می تواند بهره مند گردد:

الف. نگه داری پول ودیعه گذار در بانک و بانک به وی اطمینان می دهد که پول او را سالم نگه دارد؛ چرا که در ذمه بانک می باشد و متعهد می گردد هرگاه ودیعه گذار بخواهد یا هر وقت زمان قراردادش به پایان رسید، به او برگرداند.
ب. بانک متعهد می شود ارزش حقیقی پولش را حفظ کند. توضیح مطلب آن که ارزش پول به طور مستمر در تنزل است؛ زیرا تورم به طور دائم موجب کاهش قدرت خرید پول می شود؛ در نتیجه ارزش حقیقی پول تنزل می یابد. اگر شخصی بخواهد پول هایش را برای مدت طولانی پیش خود نگه دارد، این عمل فقط حفظ ظاهر پول های کاغذی می باشد؛ ولی ارزش حقیقی آن بعد از مدتی از بین رفته است. به خاطر همین مطلب است که امتیاز مهمی برای نگه داری پول های کاغذی در بانک به صورت قرض، ظاهری می شود؛ زیرا بانک ضامن ارزش حقیقی آن ها است؛ چون پول های کاغذی هر چند مثلی هستند، اما مثل آن، فقط در ورق و کاغذ بودن نمی باشد؛ بلکه مثلی در چیزی است که نمایانگر قیمت آن پول های کاغذی نیز باشد؛ بنابراین، اگر بانک، هنگام ادای دین، مثل آن چیزی را که گرفته است، ارزش زمان دریافت آن را بپردازد ربا خواهد بود؛ در این صورت ارزش حقیقی پول، بر اساس طلا اندازه گیری و پرداخت می گردد.^۱

از عبارت وی (اوراق نقدی (اسکناس) هر چند از اشیای مثلی است، ولی مثل آن، فقط برگ اسکناس نمی باشد؛ بلکه ...) بر می آید که اسکناس را به حسب قدرت خرید حقیقی آن، مثلی می داند و در گفتارش قدرت خرید حقیقی پول تصریح شده است.

نتیجه این تحلیل در بحث جبران کاهش ارزش پول بدین نحو خواهد بود: اگر کاهش ارزش پول بین زمان تحقق دین و ادای آن، شدید بوده، به گونه ای که برای عرف محسوس باشد و در مقابل آن از خود واکنش نشان دهد، باید قدرت خرید حقیقی پول هنگام تحقق دین پرداخت شود تا به مقتضای قاعده «المثل یضمن بالمثل» عمل شود؛ وگرنه ادای دین، تحقق نیافته است. روشن است که اگر در دیون و روابط مالی، مثل آن چیزی که دریافت شده، پرداخت شود، زیادی و ربا به شمار نمی رود.

۲. صدق ادای دین فقط با بازپرداخت قدرت خرید حقیقی پول^۲

ادای دین امری عرفی است. در جو تورمی و هنگامی که ارزش پول کاهش می یابد، باید دید عرف چه چیزی را ادای دین می داند. اگر کاهش ارزش پول شدید باشد، به یقین عرف وقتی مدیون را بری الذمه می شمارد که ارزش حقیقی پول را ملاک قرار دهد و آن را به دائن بپردازد. در غیر این صورت، یعنی اگر مدیون ارزش اسمی را بپردازد عرف عام او را بری الذمه نمی داند؛ البته، در نرخ تورم مشخص، ممکن است واکنش عرف های گوناگون، متفاوت باشند. ممکن است زمانی مردم در مقابل کاهش سالانه قدرت خرید پول به مقدار ده درصد از خود واکنش نشان ندهند و مبلغ اسمی پول خود را که پس از یک سال دریافت می کنند، بدون نقص بدانند که در این صورت، جبران کاهش ارزش پول در این عرف، زیادی، ربا و حرام خواهد بود؛ اما اگر در طول زمان، همین عرف به هر علتی از تسامح های خود بکاهد و برای مثال، پس از ده سال در روابط مالی خود در نرخ تورم پیشین (ده درصد سالانه) از خود واکنش نشان دهد و از رفتار آن ها کشف شود که

۱. سید محمدباقر صدر: *الاسس العامه للبنک فی المجتمع الاسلامی*، (الاسلام بقود الحیاه، ش ۶)، ص ۱۹.

۲. تفصیل این بیان در دلیل هیجدهم گذشت.

جبران کاهش ده درصدی ارزش پول را زیادی نمی‌شمرند، بلکه عدم جبران آن را نقص و عیب برای پول می‌شمارند، جبران ده درصد کاهش ارزش پول لازم و ربا نخواهد بود.

همین امر در یک زمان برای دو مکان نیز مطرح است. به طور مثال، در محیط ما (با صرف نظر از آموزه های دینی و احتیاط به جهت شبهه ارتکاب ربا) عرف عام جامعه ما ممکن است در مقابل تورّم ده درصدی سالانه از خود واکنش نشان ندهد و بازپرداخت نقدی را در پایان سال بدون نقص و مثل همان چیزی بداند که یک سال پیش دریافت کرده بود؛ لذا جبران کاهش ارزش پول، زیادی و ربا خواهد بود؛ اما در همین زمان ممکن است عرف کشور آلمان (با صرف نظر از این که ربا را مجاز می‌شمارد) در مقابل کاهش ارزش پول ده درصدی به شدّت از خود واکنش نشان داده، دریافت اسمی آن را مثل همان پولی که یک سال پیش پرداخت کرده بود، نداند؛ بلکه نقص در مال و پول شمارد. در چنین عرفی، جبران کاهش ارزش پول، زیادی و ربا به شمار نمی‌آید.

حالت دوم: تورّم و کاهش خفیف ارزش پول

تورّم و کاهش ارزش پول به گونه ای است که عرف عام و عقلا در مقابل آن، در دیون، ضمان ها، قرض و سایر دادوستدهای مالی مدّت دار، هیچ گونه واکنش محسوس و آشکاری از خود بروز نمی‌دهند. جبران کاهش ارزش پول، از مصادیق ربا است.

در حالت اول از چند دلیل برای لزوم جبران کاهش ارزش پول بهره بردیم. برای اثبات فرضیه حالت دوم نیز از همان ادله استفاده می‌کنیم.

دلیل اول: بیان شد که پول های اعتباری به حسب قدرت خرید حقیقی، مثلی هستند. وقتی ارزش آن، کاهش کمی داشته باشد؛ به گونه ای که عرف عام در مقابل آن از خود هیچ گونه واکنشی نشان ندهد، این رفتار عرف، خود کاشف از ادراک ها و ارتکازهای ذهنی آن ها است که بین قدرت خرید حقیقی پول هنگام بازپرداخت دین و قدرت خرید حقیقی آن هنگام تحقّق دین، هیچ گونه تفاوتی نمی‌بیند یا اگر فرقی مشاهده کند، آن را چنان ناچیز می‌داند که مانعی برای قضاوتش (پول هنگام بازپرداخت همانند پول حین تحقّق دین در قدرت خرید حقیقی می‌باشد) پدید نمی‌آید. از طرف دیگر، هر گونه بازپرداخت مازادی افزون بر قدرت خرید اسمی پول را زیادی می‌شمارد؛ در نتیجه، مازاد بر ارزش اسمی، ربا و غیرمجاز است.

دلیل دوم: براساس این دلیل، در حالت اول گفته شد که ادای دین، امری عرفی است و اگر ارزش پول به شدّت کاهش یابد، عرف عام، باز پرداخت مبلغ اسمی را در دیون، ادای کامل دین نمی‌داند و مدیون را بری‌الذمه نمی‌شمارد؛ اما در این حالت، قضاوت عرف به طور کامل بر عکس حالت پیشین است؛ یعنی با باز پرداخت مبلغ اسمی پول، هنگام ادای دین، مدیون را بری‌الذمه می‌داند؛ زیرا بدین باور است که دین دائن را به صورت کامل ادا کرده، هیچ گونه تردیدی در این داوری ندارد و هر گونه باز پرداختی بیش از مبلغ اسمی را مازاد بر ادای کامل دین، ربا و غیرمجاز می‌شمارد.

حالت سوم: تورّم و کاهش متوسط ارزش پول

جبران کاهش ارزش پول جایز نبوده؛ ولی مصالحه طریق احتیاط است.

مقدار کاهش ارزش پول به گونه ای است که نوع واکنش عرف عام در مواجهه با آن قابل تشخیص نیست. با بازپرداخت مبلغ اسمی، این پرسش امری منطقی و معقول است که آیا ادای حق به طور کامل واقع شده است یا خیر؟ منشأ این تردید از آن جا ناشی می شود که آیا حقّ دائن در این فرض بیش از مبلغ اسمی است یا نه؟ در حالت اوّل، تردیدی نبود که با استفاده از داوری عرف عام می توانستیم حکم کنیم که با بازپرداخت مبلغ اسمی، حقّ دائن به صورت کامل ادا نشده است. همچنین با بازپرداخت قدرت خرید حقیقی پول، به عمل به ضابطه مثلی در پول یقین حاصل می شد؛ اما در حالت سوم، شکّ در این امر است که آیا از دید عرف، دائن حقّی بیش از مبلغ اسمی دارد یا نه؟ به عبارت دیگر، در این امر تردید داریم که آیا عرف عام بین مبلغ اسمی، هنگام باز پرداخت دین و قدرت خرید حقیقی زمان تحقّق دین، تفاوتی می بیند یا خیر؟

شکّ در تحقّق حقّ بیش از مبلغ اسمی، شکّ در تکلیف است و اصل برائت و عدم تحقّق تکلیف جاری می شود. به بیان دیگر (بر خلاف حالت اوّل با بیانی که گذشت) در این جا مورد از موارد اقل و اکثر استقلالی است؛ یعنی یقین داریم که بدهکار مبلغ اسمی پول را مدیون است؛ اما در باره بدهی بیش از مبلغ اسمی، تردید وجود دارد. به عبارت دیگر، حالت سوم، به تکلیف یقینی (بدهی به مقدار مبلغ اسمی) و شکّ بدوی (بدهی بیش از مبلغ اسمی) منحل می شود که در این گونه موارد، در شکّ بدوی اصل برائت عدم تحقّق بدهی بیش از مبلغ اسمی جریان می یابد؛ بنابراین در این حالت، حکم به بازپرداخت بیش از مبلغ اسمی از نظر عرف زیادی و ربا خواهد بود.

ممکن است کسی اشکال کند که اگر حقیقت و هویت پول های اعتباری را قدرت خرید و ارزش مبادله ای بدانیم، تفاوت گذاشتن حکم جبران کاهش ارزش پول بین تورّم شدید و متوسط، بلکه خفیف، بلاوجه خواهد بود؛ زیرا نتیجه این باور آن است که اگر تورّم، مقدار کمی از ارزش آن هم بکاهد، موجب ضمان است و باید جبران شود؛ چرا که اتلاف مال مسلم همین مقدار که مال بر آن صدق کند و مورد تنافس عقلا باشد، موجب ضمان و مورد وفاق فقیهان است که اگر کسی از هزار تومان، دو ریال آن را هم اتلاف کند یا نخواهد بدهد، ضمان آور است؛ پس ضمان قطعی است و تسامح عرف، هرگز اصل ضمان را نفی نمی کند؛ زیرا عرف مرجع تشخیص مفاهیم است نه مصادیق، و اگر آن را داور بدانیم، فقط در خصوص تشخیص اصل مالیت و مفهوم پول مرجع می دانیم؛ اما

در باره آن چه مصادیق است هرگز؛ پس اصل ضمان در تورّم خفیف نیز بر این مبنا مسلم، و تفریق بین مراتب تورّم، تفریقی است بلا مفرّق. چون چنین امری پذیرفته نیست، نتیجه می گیریم که قدرت خرید یا ارزش مبادله ای مقوم ماهیت پول اعتباری نیست.

همان گونه که از ظاهر اشکال پیدا است، دلیل آن این است که عرف، فقط مرجع در تشخیص مفاهیم است و در تشخیص مصادیق مرجع نیست.

عرف هم مرجع در تشخیص مفاهیم و هم مصادیق است. در باره مرجع در تشخیص مفاهیم، توافق است؛ اما در مرجعیت عرف در تشخیص مصادیق نیازی به استدلال نیست؛ بلکه اگر به کتاب های معتبر فقهی مراجعه شود، روشن می شود که فقیهان، عرف را در تشخیص مفاهیم و مصادیق، هر دو حجّت می دانند. به چند نمونه آن اشاره می شود.

۱. نظر صاحب جواهر

الف. درباره اقرار می نویسد:

لعل الأولى من ذلك ايكاله الى العرف الكافي في مفهومه و مصداقه.^۱

شاید بهتر باشد که «اقرار» به عرف واگذار شود که در تشخیص مفهوم و مصداق اقرار، داوری عرف کافی است.

ب. در کتاب **صیدوذباحه**، تشخیص مصداق «کلب معلّم» را به عرف وا گذاشته است:

المرجع في صدق ذلك الى العرف.^۲

ج. در بحث مکان نمازگزار می نویسد:

رجع في مصداقه الى العرف.^۳

در تشخیص مصداق مکان نمازگزار به عرف مراجعه می شود.

۲. امام خمینی (رحمه الله) نیز می نویسد:

المراد من الاخذ من العرف هو العرف مع دقته في تشخیص المفاهيم و المصادیق، و انّ تشخیصه هو المیزان...^۴. مقصود از مراجعه به عرف، عرف دقیق در تشخیص مفاهیم و مصادیق است، و تشخیص چنین عرفی [= اهل دقّت نه اهل تسامح] حجّت است.

چون پایه این اشکال بر این مطلب نهاده شده که عرف فقط مرجع در تشخیص مفاهیم است، نه مصادیق، مطالب ارائه شده برای دفع این اشکال کفایت می کند؛ اما از باب توضیح چند مطلب ذکر می شود.

اولاً اگر ارزش مبادله پول اعتباری به صفر برسد، آن چه باقی می ماند فقط کاغذ پاره ای رنگی است که نه اسم پول بر آن صدق می کند و نه هیچ یک از وظایف پول را انجام می دهد و این امر دلیل بر آن است که ارزش مبادله در پول های اعتباری، مقوم ماهیت آن است؛ بر خلاف کالاهای دیگر که اگر ارزش مبادله آن ها به صفر برسد، هم اسم آن کالا بر آن صدق خواهد کرد و هم فواید و وظایف کالا را همچنان انجام خواهد داد.

۱. محمد حسن نجفی: *جواهر الکلام*، ج ۳۵، ص ۲ و ۳.

۲. همان، ج ۱، ص ۲۳۸.

۳. همان، ج ۸، ص ۲۳۸؛ همچنین مراجعه شود به *جواهر الکلام*، ج ۱، ص ۲۳۱ در تشخیص مصداق «کنز»؛ ج ۳۲، ص ۱۱ در تشخیص مصداق «احیا»؛ ج

۱۳، ص ۲۲۷ در تشخیص مصداق «تقدّم و مساوات با امام جماعت»؛ ج ۱، ص ۱۴۰، مصداق «دفعه»؛ ج ۲، مصداق «استقبال و استبدار القبلة»؛ و ...

۴. *الرسائل*، ج ۱، ص ۲۲۷.

برای مثال، اگر عرضه سبب زمینی فراوان شود و خانوارهای جامعه به مقدار نیاز سالانه، آن را بخرند و عرضه آن به بازارها نیز به حد اشباع برسد، و هیچ گونه تقاضایی برای آن وجود نداشته باشد و ارزش مبادله آن به صفر نزول کرده باشد، با این حال، تمام خواص (فایده مصرفی) سبب زمینی را دارد و اطلاق لفظ سبب زمینی بر آن نیز درست و حقیقی است.

آیه الله سید محمود هاشمی مطلب پیشین را در باره پول های اعتباری و سایر کالاها به بیان علمی و فنی چنین بیان می کند:

ارزش، در کالاها حیثیت تعلیلیه [انگیزه و سبب] است، نه تقییدیه [= معیار و موضوع]، به این معنا که سه کیلو از آن گونه گندم نزد مردم همان چیزی که تباه گردیده، به شمار می آید، نه کم تر از آن، مگر با اندیشه سوداگرانه حسابگر که معیار در احکام عرفی و عقلایی نیست ...؛ البتّه در پول های صرف، چنین نیست؛ چه ارزش و توان خرید، همه هستی و اساس آن ها است و از این روی، حیثیت تقییدیه [= معیار و موضوع] می باشد ...؛ بنابراین، ناگزیر، جایگزین همسان [مثل] پول دریافت شده یا از میان رفته، معادل خود آن پول در قدرت خرید و مبادله از همان نوع پول است. بدین سان گفته می شود پول های اعتباری و کالاها حقیقی با یک دیگر متفاوتند؛

بنابراین اگر تورّم خفیف باشد، اصلاً موجب ضمان وجود نخواهد داشت؛ زیرا عرف عام بازپرداخت مبلغ اسمی دین را هنگام بازپرداخت، همسان و مثل قدرت خرید پول هنگام تحقّق دین می شمارد؛ یعنی در این وضعیّت، تلف، نقص و کم شدن پول صدق نمی کند.

ممکن است ادّعا شود که بر اصل نظریّه «لزوم جبران کاهش ارزش پول» اشکال نقضی وارد است؛ یعنی اگر تورّم در جامعه از هنگام تحقّق دین تا زمان بازپرداخت آن منفی باشد، یعنی ارزش پول های اعتباری افزایش یابد، قائل به لزوم جبران کاهش ارزش پول باید ملتزم شود که مدیون هنگام بازپرداخت، ارزش پول هنگام تحقّق دین را بپردازد. به طور مثال اگر کسی سه سال پیش، صد هزار تومان بدهکار شد و اکنون (هنگام بازپرداخت بدهی) ارزش پول افزایش یافته و به دو برابر رسیده است و با پنجاه هزار تومان می توان خریدهایی را انجام داد که سه سال پیش با صد هزار تومان ممکن بود، قائل به لزوم جبران کاهش ارزش پول باید ملتزم شود که مدیون با پرداخت پنجاه هزار تومان بریء الذّمه می شود؛ در حالی که بطلان چنین ملازمه ای بسیار روشن و دلیل بر آن است که اگر ارزش پول به شدّت کاهش یابد، جبران آن لازم نیست.

در پاسخ این اشکال می گوئیم: اگر فرض کنیم تاکنون در جامعه ما هیچ گونه تورّم و کاهش ارزش پول رخ نداده بود، اما فقیهی کاهش شدید ارزش پول اعتباری را تصوّر می کرد و به لزوم جبران آن فتوا می داد، به یقین برای خیلی ها غیر مأنوس بود و چنین فتوایی را نمی پذیرفتند؛ بلکه او را از نظر علمی به شدّت تخطئه می کردند؛ اما وقتی ده ها سال به طور مستمر ارزش پول کاهش یافت و گاهی ارزش پول اعتباری بین زمان تحقّق دین و زمان بازپرداخت آن به حدّ یک هزارم پایین آمد، نه تنها این فتوا تخطئه نمی شود، بلکه مشهور فقیهان بر چنین نظری اصرار دارند.

چه استبعادی دارد اگر ده ها سال به طور مستمر ارزش پول های اعتباری افزایش یابد و مدیون در بدهی ها، احساس کند که آن چه گرفته است، هنگام بازپرداخت صدها برابر آن را به دائن می پردازد و با کشف داوری عرف عام به این نتیجه برسیم که عرف عام بازپرداخت مبلغ اسمی دین را در وضعیتی که ارزش پول اعتباری صد برابر افزایش یافته است، مازاد بر دین بشمارد، فقیهی نیز با تکیه بر این داوری عرف عام فتوا دهد که بازپرداخت بیش از مقدار قدرت خرید حقیقی، هنگام تحقق دین، زیادی، ربا و غیرمجاز است.

مشکل اصلی در اشکال این است: در اموری که به داوری عرف نیازمندیم، هنوز آن پدیده در خارج رخ نداده، خود بر کرسی عرف عام نشسته، از ناحیه عرف عام داوری و آن گاه فتوا صادر می کنیم. چنین رفتاری در احکامی که به داوری عرف نیاز است، از نظر مبانی معرفت شناسی فقهی پسندیده نیست. باید آن پدیده در خارج اتفاق بیفتد و رفتار عرف را در باره آن با روش صحیح تحلیل کنیم و به دنبال آن، داوری عرف را کشف نموده؛ سپس حکم آن پدیده را در دیون و روابط مالی بیان کنیم؛ در غیر این صورت، ممکن است به راه خطا برویم.

وانگهی هیچ گونه ملازمه ای بین حکم به جبران کاهش ارزش پول در صورتی که ارزش پول های اعتباری به شدت پایین بیاید و بین بازپرداخت مازاد بر قدرت خرید حقیقی پول اعتباری در دیون و امثال آن، هنگامی که ارزش پول های اعتباری افزایش یابد، وجود ندارد؛ زیرا ممکن است با تحلیل رفتار عرف به این نتیجه برسیم که اگر ارزش پول به شدت کاهش یابد، عرف عام بازپرداخت مبلغ اسمی را مثل پولی که هنگام دین دریافت کرده بود، نداند؛ بلکه کم تر از آن بداند؛ در نتیجه، فقیه هم از باب قاعده «المثل یضمن بالمثل» یا به دلیل دیگری به لزوم جبران کاهش ارزش پول فتوا بدهد؛ اما وقتی رفتار عرف عام را هنگامی که ارزش پول اعتباری افزایش می یابد، بررسی می کنیم، ممکن است به این نتیجه برسیم که عرف عام، مبلغ اسمی هنگام بازپرداخت را مانند قدرت خرید حقیقی پول های اعتباری هنگام تحقق دین بداند و در نتیجه، فقیه به بازپرداخت مبلغ اسمی هنگام تحقق دین فتوا بدهد و به مازاد و ربا فتوا ندهد.

این امر - چنان که گذشت - بدان سبب است که داوری عرف عام ممکن است از حالت و کیفیتی در مقایسه با حالت و کیفیت دیگر تفاوت داشته باشد؛ چنان که از زمان و مکانی در باره پدیده ای در مقایسه با زمان و مکان دیگر ممکن است متفاوت باشد؛ البته مقصود از بیان پیشین نفی ملازمه بین دو حالت پیشگفته به طور کلی نیست؛ بلکه غرض آن است که ممکن است چنین باشد و ممکن است چنین اتفاقی نیفتد و در مواردی که به داوری عرف عام نیاز داریم فقط با وقوع چنان پدیده ای و تحلیل رفتار خارجی عرف عام می توانیم به داوری آن ها دست یابیم، نه با حدس و گمان صرف.